

پروژه

فهرست فعلهای فارسی

با معنای آنها

گرد آورده

محمد بشیر حسین

دکتر دانشکده ادبیات تهران

در زبان و ادبیات فارسی

## یادداشت

برای فراهم آوردن این فهرست هشت فرهنگ فارسی (لغت فرس اسدی ، برهان قاطع ، آندراج ، فرنود سار ، لغت فارسی به انگلیسی. ستین گاس ، لغتنامه دهخدا ، ارمغان آصفی ، عمید) بکار رفته است. پاره‌ای از فعلها که در فرهنگهای نامبرده نیامده از دیوانها و نوشته‌های کهن فارسی گرفته و در آخرین فهرست باشواهدود کرمنابع آنها نقل شده است. چند فعل را نیز از کتاب «شیراز در گذشته و حال» بقلم آقای حسن امداد نقل کرده‌ایم.

معنی این فعلها از فرهنگهای نامبرده نقل شده بجز آنهایی که از دیوانها گرفته شده که معنی آنها را از خود نوشته‌ها در آورده‌ایم. در هر مورد ماخذ ذکر شده و نشانه‌های زیر برای رجوع خوانندگان بکار رفته است :

آ	فرهنگ آندراج
آصفی	فرهنگ ارمغان آصفی (چاپ هند)
ب	فرهنگ برهان قاطع، چهار جلد، بتصحیح استاد دکتر محمد معین (فعلهایی که در حاشیه آمده نیز نقل شده است)
دش	دیوان شمس تبریزی ، بتصحیح استاد فروزانفر ( انتشارات دانشگاه تهران )

فرهنگ فارسی به انگلیسی ستین گاس	س
شیراز در گذشته و حال ، از آقای حسن امداد	ش
فرهنگ عمید ، دو جلد ، چاپ تهران	ع
لغتنامه دهخدا	ل
لغت فرس اسدی	لف
فرهنگ فرنودسار از ناظم الاطباء نفیسی	ن

آبادانیدن	ستایش و وصف کردن (ب) آباد کردن (آ)
آبانیدن	تحسین و ستایش کردن (ن، س)
آبتاختن	شاشیدن و بول کردن (ب)
آبشتن	پوشیده داشتن (ب)
آچاردن	از حد گذشتن (ل) {
آچاریدن	
آجستن	کاشتن درخت و برقرار ساختن سنگ (ن) {
آجستن	
آجیدن	سوزن فرو بردن (س)
آچاردن	چاشنی و ترشی بطعام دادن (ل) {
آچاریدن	
آخانیدن	سبب شدن برای پیش آمدن (ن)
آختن	بیرون کشیدن مطلقاً و نیز کشیدن تیغ از غلاف (ب)
آراختن	خیرات کردن (ن)
آراخیدن	استراحت کردن (س) بخشش کردن (ن)
آراستن	زینت دادن (ب)
آرامانیدن	آسایش دادن (ن، س)
آرامدن	استراحت کردن (ن، س)

آرام گرفتن و استراحت کردن (ب)	آرامیدن
سبب زینت دادن شدن (ن،س)	آرایانیدن
آرایش دادن (آ)	آراییدن
{ آرزو کردن (ن،س)	{ آرزودن آرزویدن
مخفف آراستن و بمعنای توانستن و یارستن (ب)	آراستن
{ استراحت کردن (ب)	{ آمدن آرمیدن
بیرون آمدن باد با صدا از گلو (ن)	آروغیدن
سست و بیکار بودن (ن،س)	آروندیدن
آراستن (ن،س) آوردن (آ)	آریدن
آزار دادن ، باعث آزار شدن (ن)	آزارانیدن
{ اذیت کردن (ب)	{ آزاردن آزاریدن
خالانیدن سوزن، رنگ کردن (ب)	آزدن
آزار دادن (ن)	آزردانیدن
رنج دادن (آ)	آزردن
تعظیم و عنایت کردن (آ)	آزمیدن
حسرت و تأسف و غم خوردن (ن،س)	آزمانیدن
آزمایش کردن (ب)	آزموندن
آجیده کنانیدن (ن،س)	آزندانیدن
آجیده کردن و سوزن فرو بردن (آ)	آزندن

آزیدن	خلانیدن سوزن، آزدن ، رنگ کردن(ب)
آزیریدن	آزار دادن و فریاد کردن (ن)
آژدن	آجیده کردن(ب)
آژندن	آجیده کردن (ب)
آژندیدن	آجیده کردن (ب)
آژیدن	آجیده کردن(ب)
آژیرویدن	آزار دادن و بانگ کردن (ب)
آسانیدن	آسان کردن، تسریع نمودن(آ)
آسایانیدن	آسایش دادن(آ)
آساییدن	استراحت کردن (آ)
آستانیدن	منع کردن از رفتن (ن)
آسغدیدن	پرداختن و تمام کردن(از آسغده)
آسودن	آرام گرفتن و آسایش کردن(ب)
آسیدن	طلوع شدن و بر آمدن خورشید (شعر فخرالدین گرگانی)
آشامیدن	نوشیدن (ب)
آشردن	مخفف آشوردن، کوفتن، سائیدن(آ)
آشزدن	کوفتن و ساییدن (ن،س)
آشفتانیدن	آشفته کنانیدن (آ)
آشفتن	پریشان و مضطرب شدن (ب)
آشکوختیدن	بانگشت پای ایستادن و لیز خوردن (ل)
آشمیدن	آشامیدن(آ)
آشوبیدن	مضطرب و پریشان شدن(آ)

سرشتن و خمیر کردن (ب)	آشوردن
حرکت کردن، انداختن بیابین (ن، س)	آغارانیدن
{ خمیس کردن و سیراب کردن (ب)	آغاردن آغاریدن
شروع کردن (ب)	آغازیدن
فراهم ساختن (ن، س)	آغاشتن
فراهم ساختن و انبار کردن (ن، س)	آغاشتن
برانگیختن (ب)	آغالیدن
پر کردن (ب)	آغستن
تر و آلوده کنانیدن (ن، س)	آغشتانیدن
آلوده کردن (آ)	آغشتن
آگندن و آلودن (آ)	آغندن
در بغل گرفتن (ب)	آغوشیدن
در بغل گرفتن (ن، س)	آغیشتن
بغل کردن (ن، س)	آغیشیدن
خلق و ایجاد کردن (ب)	آفریدن
جنگ و خصومت کردن (ب)	آفندیدن
بستن، آلوده کردن و آویختن (ع)	آگستن
آلوده کردن (آ)	آگندن
آلوده کردن، پرسیاختن (ن، س)	آگنیدن
آویختن، جنگ زدن و پیچیدن (ب)	آگیشیدن
آگاه کنانیدن (ب)	آگاهانیدن

آگاه کردن (آ)	آگاهیدن
بستن (ع)	آگستن
آگشتن و آلودن (از آگشته)	آگشتن
آلوده کردن (ب)	آگندن
	آگنیدن
آغوشیدن (ب)	آغوشیدن
آویختن و چنگ زدن (ب)	آغیشیدن
آگدن و پر ساختن (آ)	آگیندن
آلودن (آ)	آلاییدن
آشفتن (ب)	آلفتن
آشفتن (ن، س)	آلفتیدن
آلوده کردن (ب)	آلودن
در بغل گرفتن (ن، س)	آلوشیدن
لگزدن، جستجو کردن (ن، س)	آلیختن
گناه کردن و لرزیدن (ن، س)	آلیدن
لگد زدن، جفتک زدن (ب)	آلیزدن
لگد و جفتک زدن (ب)	آلیزیدن
آماده کردن (ب)	آمادن
شمار کردن (ن)	آماردن
	آماریدن
سبب ورم شدن (ن)	آماسانیدن
ورم کردن (آ)	آماسیدن
ورم کردن (آ)	آماهیدن



آماده کردن، پر کردن (آ)	آمابیدن
مخفف آموختن (ن،س)	آمختن
رسیدن، مقابل رفتن و شدن (ب)	آمدن
بخشیدن گناه (ب)	آمرزیدن
درس دادن و گرفتن (ب)	آموختن
آمیختن و پر کردن، آراستن (ب)	آمودن
{ آموختن، سبب آموختن شدن (ب)	آموزاندن آموزانیدن
یاد گرفتن و یاد دادن (ن،س)	آموزیدن
مخلوط کردن (ب)	آمیختن
سبب آمیختن شدن (ن،س)	آمیزانیدن
آمیختن (ن،س)	آمیزیدن
آگندن (ب)	آنگندن
خوردن و فرو بردن (ن،س)	آواریدن
صدا کردن (ن،س)	آوازیدن
{ مقابل بردن (ب)	آوردن آوریدن
حمله و جنگ کردن (ن)	آوردیدن
حمله و جنگ کردن (ب)، آوردن (آ)	آوریدن
آویختن (آ)	آوزیدن
آویزان کردن (ب)	آویختن
آویختن کنانیدن (ن،س)	آویزانیدن

آویختن (ن، س)	آویزیدن
خسته و مانده شدن (ن)	آویدن
امیدداشتن و غنودن (ن، س)	آویندن
{ آهار زدن (ل)	آهاردن آهاریدن
شمشیر از غلاف کشیدن (ب)	آهازیدن
تیغ از میان بیرون کشیدن (ب)	آهختن
آشامیدن کناییدن (ن، س)	آهنجانیدن
نوشیدن، بیرون کشیدن (ب)	آهنچیدن
نوشیدن و بیرون کشیدن (ن، س)	آهنچیدن
قصد نمودن، بیرون کشیدن (ب)	آهنکیدن
تیغ از میان کشیدن (ب)، قصد کردن (س)	آهینختن
توقف کردن (از «آهیز» در نفیسی)	آهیزیدن
آمدن (آ)	آییدن
بلغت زدن، مردن و فوت کردن (ب)	ابروتنن
انباشتن و پُر کردن (ن، س)	ابزیدن
پوشیده داشتن (ب)	ابشتن
آراستن و پیراستن (ن، س)	ابیستن
در پی رفتن. رسیدن (ن، س)	اخذیدن
تیغ از میان کشیدن (ن، س)	اخذیریدن
سنجیدن قیمت، بقیه کم خریدن (ن، س)	ارزانیدن
ارزان و کم بهاء کردن چیزی (ن، س)	ارزایانیدن

ارزیدن	ارزش و قیمت داشتن ، مناسب بودن (آ)
ارستدن	قابل شدن و پیراستن (ن،س)
ارستن	مخفف آراستن (ب)
ارغیدن	نزاع کردن (ن،س)
ارگونتن	بلغت زند بخشیدن و عطا کردن (ب)
ارمانیدن	حسرت کردن و غم خوردن (ب)
ارمونتن	بلغت زند خوابیدن و آرام گرفتن (ب)
ارونتن	بلغت زند شستن و غسل کردن (ب)
اروندیدن	تنبل شدن (ن،س)
ازدن	خلانیدن سوزن و رنگ کردن (ب)
ازدودن	زدودن و پالاییدن (آ)
اسبونتن	بلغت زند اسب دوانیدن (ب)
اسپاردن	سپاردن و سپردن (ب)
اسپردن	سپاردن و سپردن (ب)
اسپوختن	چیزی را در چیزی بزور فروبردن ، حرف و سخن را بزور بگوش کسی انداختن (ب، دش)
استادانندن استادانیدن	{ استادن کنانندن (س)
استادن	پا شدن (ب)
استانندن	بازداشتن و نگاهداشتن ، نصب کردن ، ظاهر کردن (ن،س) ستانندن (ع)
استانیدن	از رفتن منع کردن (ن،س)

گرفتن (ب)، ایستادن و ایستاده کار کردن (ن، س)	استدن
تراشیدن و محو کردن (ب)	استردن
بلغت زند بستن و مسدود کردن (ب)	استرونفن
ستیزه کردن (ب)	استهیدن
ایستادن و شروع کردن (ن، س)	استیدن
ستیزه کردن (ن، س)	استیهیدن
ساختن و پرداختن و آماده کردن (ب)	استیدن
فکرو اندیشه کردن (ن)	استکالیدن
آرد کردن (س)	استکردن
پاشیدن و پراگندن (ب)	اشپوختن
پاشیدن و پراگندن (ب)	اشپیختن
شنافتن (آ)	اشتاافتن
شکار کردن (ب)	اشکردن
شکستن (آ)	اشکستن
شکستن (ن، س)	اشکندن
لغزیدن (ب)	اشکوخیدن
فهمیدن و درك کردن (ن، س)	اشناافتن
شنودن (آ)	اشنودن
شنیدن (ن، س)	اشنیدن
خیساندن و تحريك بجنگ کردن (س)	{ اغاردن اغاریدن
تحريك بجنگ و نزاع کردن (ن، س)	اغالیدن
از پا درآمدن (ب)	افتادن

افتالیدن	شکافتن، پاشیدن و پراکندن (ب)
افتانیدن	ساقط کنانیدن (ن، س)
افتایانیدن	سبب افتادن شدن (ن، س)
افتدن	افتادن (ن، س)
افتن	ازپادر آمدن (ن، س)
افتیدن	زمین خوردن (ن، س)
افدیدن	تعجب کردن (ب)
افراختن	برداشتن و بلند کردن (ب)
افرازانیدن	افراختن کنانیدن (ن، س)
افرازیدن	برداشتن و بلند کردن (ب)
افراشانیدن	افراشتن کنانیدن (ن، س)
افراشتن	بلند و بالا ساختن (ب)
افرندیدن	آراستن و زینت دادن (ب)
افروختن	روشن کردن (ب)
افروزاندن	روشن کنانیدن (ن، س)
افروزانیدن	
افروزندن	افروختن (ن، س)
افروزیدن	روشن ساختن (آ)
افزائیدن	رشد و نمو کردن (ن، س)
افزایانیدن	افزودن کنانیدن (س)
افزایدن	افزودن (آ)
افزاییدن	
افزودن	افزایش دادن، اضافه کردن (آ)

افزودن (دش)	افز و بیدن
افشردن و بستن (ن، س)	افزودن
برانگیزانیدن (ن، س)	افزولانیدن
برانگیختن (ب)	افزولیدن
افشردن و بستن (ن، س)	افزیدن
افشردن و بی معنی سخن گفتن (ن، س)	افساردن
سبب افسانه گفتن شدن (ن، س)	افسانانیدن
افسانه گفتن (ن، س)	افسانیدن
افسانه گویانیدن، سبب ارام کردن شدن، افسون کنانیدن (ن، س)	افسایانیدن
رام شدن (ن، س)	افساییدن
منجمد کردن و کنانیدن (ن، س)	افسرانیدن
منجمد و سرد شدن (ب)	افسردن
افشاردن (آ)	افشادن
افشاردادن، هرزه گفتن (آ)	افشاردن
پراکنده کنانیدن (ن، س)	افشانانیدن
پراکندن (ن، س)	{ افشانندن افشانیدن
افشار دادن (آ)	افشردن
سبب افگندن شدن (ن، س)	{ افگانیدن افگانیدن
انداختن و ساقط کردن (ب)	{ افکنندن افگندن
جنگ و جدال کردن (ب)	افندیدن

الفنجیدن	حاصل کردن (ن،س)
الفندن	بدست آوردن (ن،س)
الفاختن	اندوختن و جمع کردن (ب)
الفختن	اندوختن و جمع کردن (ب)
الفغدن	اندوختن و جمع کردن (ب)
الفنجیدن	اندوختن و جمع کردن (ب)
{ الفندن الفندیدن }	حاصل کردن و گرفتن (ن،س)
الفیدن	حاصل کردن (ب)
{ انباردن انباریدن }	انبار کردن (ب)
انبازانیدن	شریک شدن فرمودن (ن،س)
انبازیدن	شریک شدن (ن،س)
انباشتن	اندوختن و جمع کردن، پُر کردن (ب)
انبودن	بر بالای هم چینیدن (ب)
انموسیدن	پدید آمدن، گزیده شدن (ب)
انبوییدن	بوئیدن و بو کردن (ب،س)
انباشتن	پُر کردن، انباشتن (ن،س)
انتونتن	بلغت پازند داشتن (ب)
انجالانیدن	پیچیدن و تاب دادن (ن،س)
انجالیدن	پُر کردن، سیراب کردن (آ)
انجامیدن	انجام دادن کاری، بانجام رسیدن (آ)
انجانیدن	انجام دادن کاری (س)

فکر مند و اندیشناك گردیدن (آ)	انجاییدن
برجستن (ب)، طمع و خواهش داشتن (آ)	انجختن
درهم کشیده شدن پوست اندام (ب)	انجخیدن
مراجعت کردن (ن، س)	انجسکیدن
مراجعت کردن (آ)	انجکیدن
شکسته شدن (ن، س)	انجنیدن
درهم کشیده شدن پوست بدن (ن، س)	انجوختن
در هم کشیده شدن پوست بدن (ب)	انجوخیدن
در هم کشیده شدن پوست بدن (ب)	انجوغیدن
انجوختن (ن، س)	انجوفتن
بریدن و استره زدن (ب)	انجیدن
سوراخ کردن (ب)	انجیردن
پرت کردن (ب)	انداختن
خواهش کردن، ملمع کردن (ن، س)	اندادن
انداختن (ن، س)	اندازیدن
انودن (ن، س)	انداویدن
گلابد و گچ مالیدن (آ)	اندائیدن
احتجاج کردن، پناه بردن (ب)	انداخسیدن
جمع کردن (ب)	انداوختن
اندائیدن (ب)	انداودن
جمع کردن (آ)	انداوزیدن
غمگین شدن (آ)	انداوهیدن



اندیدن	تعجب کردن (ب)
اندیشانیدن	اندیشه کنانیدن (ن،س)
اندیشیدن	فکر کردن (آ)
انفختن	سود بردن و کسب کردن (ن،س)
انگاردن انگاریدن	اندیشه و فکر کردن (ب)
انگاشتن	اندیشه و فکر کردن (ب)
انگختن	به هیجان آوردن (آ)
انگنیدن	آگندن و آلودن (آ)
انگندن	آلوده کردن (آ)
انگوشیدن	در آغوش گرفتن (آ)
انگیختن	به هیجان آوردن (آ)
انگیدن	آگندن (آ)
انگیزاندن	انگیختن کنانیدن (ن،س)
انگیزیدن	انگیختن (آ)
انوییدن	ناله و زاری کردن (ب)
اواریدن	ناجاویده فرو بردن (ن،س)
اوانیدن	خواهیدن (ن،س)
اوباردن اوباریدن	{ بلعیدن و زاری کردن (ن،س)
اوباشتن	بلعیدن و پر کردن (ب)
اوبانیدن	غنودن و دراز کشیدن (ن،س)
اوبردن	فرو بردن (مخفف اوبازدن) (آ)

اورتانبیدن	غش کردن و خوابیدن (آ)
اوردن	بلغت زند مردن (ب)
اوراشتن	برداشتن و بلند ساختن (ب)
اوردیندن	جنگ و حمله کردن (ب)
اورندن	افگندن (آ)
اورندیدن	فریب دادن (ب)
اوروختمن	افروختن و روشن کردن (ب)
اوریدن	آوردن ، فریب دادن (ن، س)
اوژندن	افگندن و انداختن (ع)
اوژندیدن	افگندن و مغلوب ساختن (ب)
اوژنیدن	افگندن و انداختن (ب)
اوژولیدن	برانگیختن بجنگ (ب)
اوساندن اوسانیدن	{ طمع کردن ، بشمر رسیدن (شعر ناصر خسرو)
اوشاندن اوشانیدن	{ افشانیدن (آ)
اوفتادن	از پا درآمدن (ب)
اوفتانیدن	افتادن کنانیدن (ن، س)
اوفتن	افتادن (آ)
اوفندن	از پا درآمدن (آ)
اوسگندن اوسگنیدن	{ افگندن (ع)
اوسگندن	افگندن (ب)
اونانیدن	غودن و امید داشتن (آ)

اغودن، امید داشتن و استراحت کردن (آ)	اونیدن
پا شدن (ب)	ایستادن
ایستاده کنانیدن (ن، س)	{ ایستاندن ایستانیدن
ایستادن (آ)	ایستیدن
مجروح ساختن و آزدن (ن، س)	اینجیدن
بازنده شدن (ب)	باختن
باران کنانیدن (ن، س)	بارانیدن
افتادن قطره های آب از آسمان (ب)	باریدن
باقی ماندن و حاضر شدن (ن، س)	{ بازماندن بازمانیدن
پیچیدن و احاطه کردن (ن، س)	بازوشتن
بازی کردن، باختن (ب)	بازیدن
محافظت و حراست کردن (آ)	باسیدن
جائی بودن و منزل کردن (آ)	باشیدن
پارچه و چیزهایی مثل آن درست کردن (آ)	بافتن
پاچه و خمیر و غیره درست کردن (آ)	بافیدن
باک داشتن و ترسیدن (ن، س)	باکمیدن
صاف کردن و پالودن (ن، س)	بالافتن
بالیدن کنانیدن، تعریف کردن (ب)	{ بالاندن بالانیدن
حرکت کنانیدن و غلطاندن (ن، س)	بالایانیدن

تحریرك كردن و برانگیختن (ن، س)	بالاییدن
تبریرك گفتن (ن) دعا كردن (س)	بالستن
تبریرك گفتن (ن) دعا كردن (س)	بالشتمن
نمو كردن و بزرگ شدن (ب)	بالودن
فخر كردن و جبهیدن (ب)	بالیدن
فریاد كردن و بانگ زدن (آ)	بانگیدن
قبول و تصدیق سخن كردن (آ)	باوریدن
شكیجه كردن و كلك زدن (ب)	باهكیدن
لازم و ضرور بودن (ب)	بایستن
لازم و ضرور بودن (آ)	باییدن
لمس كردن (ن)	بیسودن
پریشان شدن (ن)	بپریشیدن
سودن و لمس كردن (ب)	بپساویدن
سودن و لمس كردن (ب)	بپسودن
ترك گفتن (ن)	بتایدن
گذشتن، ترك كردن (ب)	بتاییدن
میل بطعام نكردن (ب)	بتكندن
	بتكندیدن
غلطیدن روی زمین و خاك (شعر عسجدی)	ببخیزیدن
فواق و سكسكه كردن (ن)	بحقیدن
دراز كردن (آ)	بخجیدن
خود را آزار دادن (آ)	بخچیدن

بخچیریدن	با هم اتفاق کردن (ن، س)
بخچیزیدن	خود را از جای بلند پائین غلطانیدن (س)
بخردن	زاریدن و بخود پیچیدن (س)
بخزیدن	نالیدن و بخود پیچیدن (آ)
بخسانیدن	آب شدن و آب کردن، خرامیدن (ب)
بخستانیدن	کسیرا در خواب به خر خرا نداشتن (ن، س)
بخستن	در خواب سخن گفتن و خر خر کردن (ب)
بخسودن	کوفتن ، شکستن (آ)
بخسیدن	رنجیدن و گداخته شدن (ب)
بخشانیدن	ترحم و مرحمت کنانیدن (ن)
بخشایدن	بخشیدن (ن)
بخشاییدن	بخشیدن (ب)
بخشودن	بخشیدن (ب)
بخشیدن	بخشش کردن (ب)
بخنودن	غریدن رعد و برق (ن، س)
بخنویدن	غریدن رعد و برق (آ)
بخوریدن	دیوانه شدن ، پوشیده شدن (آ)
بخیدن	حلاجی کردن (آ)
بخیزیدن	برای تعظیم خم شدن (آ)
بذرفتن	قبول کردن (ن، س)
برازیدن	زیبائی داشتن، وصل کردن (ب)
براشیدن	آشفته کردن (آ)

بر اندن	{	زیان کردن در قمار (آ)
بر انیدن		
بر اهیدن	فرستادن و مسافرت کردن (آ)	
بر تمیدن	درد داشتن، افتادن و فرجه شدن (آ)	
بر تمهیدن	افگندن بر زم بن (آ)	
بر خاستن	بلند شدن (آ)	
بر خیلدن	کندن و دزو کردن (آ)	
بر خیز انیدن	بر انگیختن کنانیدن (ن، س)	
بر خیزیدن	بر خاستن (ن)	
بر داریدن	بر داشتن و بلند کردن (ن، س)	
بر داشتن	بلند ساختن (ن، س)	
بر دن	بر نده شدن ، مقابل آوردن (ب)	
بر دیدن	از راه دور شدن، دست کشیدن از کاری (ب)	
بر زندن	کاشتن و قبول کردن (آ)	
بر زیدن	ورزیدن ، مواظبت کردن (ب)	
بر سانیدن	کامل شدن، انجام پذیرفتن (ن، س)	
بر سمیدن	کامل شدن، انجام پذیرفتن (ن، س)	
بر شتن	بریان و سرخ کردن (ب)	
بر گمرائیدن	باحیا و شر مگین بودن (ن)	
بر غالیدن	بر انگیختن (س)	
بر غالانیدن	بر انگیختن (ب)	
بر گماشتن	بر گرداندن (ن، س)	
بر گشتن	بر گردیدن (ن، س)	

بر ماسیدن	مالیدن عضوی (ب)
بر مالیدن	نوردیدن ، آستین بالا کردن که کنایه از گریختن است (ب، س)
بر مچیدن	خزیدن، رهودن (آ)
بر مچیدن	لمس کردن، دست مالیدن (ب)
بر مخیدن	نافرمانی و مخالفت کردن (ب)
بر مسیدن	لمس کردن (س)
بر مشیدن	خزیدن ، رهودن (ن، س)
بر هختن	ادب کردن، تربیت کردن (ن، س)
بر هودن	نیم سوخته شدن و تغییر رنگ دادن (آ)
بر هیختن	ادب کردن، تربیت کردن (ب)
بریدن	قطع کردن (ن، دش)
بریدن	قطع کردن (ب)
بریدن	قاصد فرستادن (آ)
بزاختن	گداختن و ذوب کردن (ن، س)
بزاریدن	گداختن و ذوب کردن (آ)
بزایانیدن	کهک کردن در زائیدن (ن، س)
بزیدن	وزیدن باد (ب)
بزیدن	کندن موی و پشم و دغدغه کردن (ن، س)
بساردن	شیار کردن زمین (آ)
بساناییدن	مشروب کردن و کثاییدن (ن)
بسانیدن	مشروب کردن (ن، س)
بساویدن	دست مالیدن (ع)

مایل بودن (دش)	بساییدن
مسدود کردن مقابل گشودن (ب)	بستن
خمیر ساختن (آ)	بسختیدن
تهیه کردن ، آماده ساختن (ب)	بسفدیدن
نوازش کردن و در آغوش گرفتن (آ)	بسکلمیدن
کشیدن و شکستن (ب)	بسالانیدن
پرده کشیدن و پنهان کردن (ن)	بسنجیدن
سبب تخمیر شدن (ن، س)	بسختدن
لمس کردن و مالیدن (ب)	بسودن
نفرین کردن (ب)	بسوریدن
نفرین کردن (ب)	بسولیدن
آماده کردن، قصد کردن (ب)	بسیجیدن
کارها را آماده کردن (آ)	بسیجیدن
پراکنده و پیریشان کردن (ن)	بشپولیدن
خراشیدن بناخن (ب)	بشخائیدن
خراشیدن (ب)	بشخودن
درخشیدن و دزدیدن (ن، س)	بشخیدن
بلغت زند پرستیدن (ب)	بشروتنن
شکار کردن (ع)	بشکریدن
سوراخ کردن (ب)	بشکلمیدن
حریص بودن و چالاکی کردن (ب)	بشکولیدن
چسپیدن و در آویختن (ب)	بشلبیدن



بشنجیدن	ریختن و پاشیدن (ب)
بشودن	شستن (ن، س)
بشوریدن	تفرین کردن، بهیجان آمدن، در غضب شدن، دعای بد کردن (ب)
بشولانیدن	تحریر کردن (ن، س)
بشولیدن	دیدن و دانستن، پریشان کردن (ب)
بلاسیدن	چین خوردن میوه قبل از رسیدن (آ)
بلعبیدن	ناجاویده فرو بردن (ن)
بلعیدن	ناجاویده فرو بردن (ن، س)
بلفختن	جمع کردن و انداختن (ن، س)
بلملیدن	لندیدن و خشمگین شدن (ن، س)
بلندانیدن	افراختن کنانیدن (ن، س)
بلندیدن	بلند ساختن (آ)
بلنگیدن	توقف کردن و لنگیدن (ن، س)
بمنگیدن	نالیدن و اندوهناک شدن، غروب کردن آفتاب (ن، س)
بمنگیدن	نالیدن و زاری کردن (ن، س)
بنجیدن	مانوس گردیدن، تقسیم کردن (آ)
بندن	بستن (ن، س)
بندیدن	بستن (آ)
بنگشتن	بلعیدن (ب)
بنگشیدن	بلعیدن (ن، س)
بودن	وجود و هستی داشتن (ب)

بوس (نمیدن)	سبب بوسیدن گشتن (ن، س)
بوسیدن	بوسه دادن (آ)
بوشیدن	ملاحظه کردن ، شروع بکاری نمودن (آ)
بوئیدن	بو کردن (ب)
بهباشتن	گریه و زاری کردن (ن، س)
بهپانستن	گریه کردن (ب)
بهپیدن	فشار دادن ، لگزدن (ن، س)
بیختن	غربال کردن (ب)
بیختن	بی نوا گشتن و درماندن (ب)
بیزیدن	بیختن (ن، س)
بینجیدن	بیختن ، صبر کردن (ن ، س)
بیوازیدن	پاسخ دادن و قبول عرض کردن (ن، س)
بیوستن	استعفا دادن (ن)
بیوسیدن	امید داشتن (ن، س)
بیوشانیدن	تواضع و فروتنی کنانیدن (ن، س)
بیوگندن	افگندن (ب)
بیوئیدن	امید و اعتماد داشتن (ن، س)
بیمه‌ودن	یاوه گفتن ، برشته کردن (آ)
پاچیدن	پاشیدن ، آهسته‌راه رفتن (ب)
پارودن	با بیل بدور افگندن (آ)
پاریدن	پرواز کردن (ب)
پاسیدن	نگهبانی کردن (ب)

باشیدن کنانیدن (ن،س)	باشانیدن
آب و چیزهای دیگر را اندک اندک روی زمین یا چیزهای دیگر ریختن (ب)	باشیدن
پاک و صاف کردن (ن،س)	پاکیدن
پالودن و صاف کردن (ب)	پالادن
صاف کنانیدن (آ)	پالانیدن
صاف کردن (ب)	پالاییدن
صاف کردن (ب)	پالودن
جستجو کردن ، صاف کردن (ب)	پالیدن
شکنجه و آزار نمودن (ب)	پاهکیدن
پایدار ماندن (ب) انتظار کشیدن (س)	پایستن
درنگ کردن و توقف نمودن (آ)	پایندن
پایدار ماندن (ب)	پاییدن
مخفف پیچیدن (آ)	پچیدن
طبخ کردن و با آتش نرم کردن (ب)	پختن
فراخ کردن ، کوفتن و پهن کردن (ن،س)	پخچودن
پهن و فراخ کردن (ب)	پخچیدن
فراهم آمدن از غم و درد (ب)	پخسانیدن
خرامان را مرفتن (ن،س)	پخساییدن
خرامیدن (س)	پخسیدن
خرامیدن ، گداختن از غم (ن،س)	پخشانیدن
آزردن ، مغموم کردن (س)	پخشاییدن

پخشودن	کوفتن، پهن گردیدن (ب)
پخشیدن	کوفتن، پهن کردن، پایمال کردن (آ)
پذیرفتن	قبول کردن (ب)
پذیرانیدن	قبول کنانیدن (آ)
پذیرفتاریدن	قبول کنانیدن (ن، س)
پذیرفتن	قبول کردن (ب)
پذیرانیدن	قبول کنانیدن (ن، س)
پراشیدن	پرشان شدن، پراشانیدن (ب) پریشان کردن (آ)
پراکندن پراگندن	{ پریشان و متفرق کردن (ب)
پراگندیدن	پریشان و متفرق ساختن (ن، س)
پراگنیدن	پاشیدن (ل)
پرانیدن	کنایه از تعریف کردن (ب) به پرواز انداختن مرغان (آ)
پرائیدن	آراستن (آ)
پرتابیدن	پرتاب کردن، رها کردن (ب)
پرتمیدن	ازسرما و غیره درد کردن و شکافتن دستها و لبها و غیره (س)
پرچیدن	راندن، دفع کردن (ن، س)
پرخیدن	از ریشه کندن، درو کردن (ن، س)
پرداختن	فارغ گشتن، تمام شدن، آراستن و غیره (ب)
پردازیدن	پرداختن (آ)
پردختن	فارغ گشتن، تمام شدن (ن، س)

پرداشتن	کنایه از رواج داشتن ( آ )
پرزیدن	پر کردن چاه از سنگ ، بستن چاه از داخل ، تعمیر کردن ( ن ، س )
پرسانیدن	سؤال کنانیدن ( ن ، س )
پرستیدن	عبادت کردن ، کسی را پرستش کردن ( ب )
پرسیدن	سؤال کردن ( ب )
پرشیدن	بر باد دادن ( ب )
پرماسیدن	سودن ، مالیدن ( ب )
پرمخیدن	نافرمانی و مخالفت کردن ( ن )
پرمودن	فرمودن ( ن )
پروازیدن	پرواز کردن ( آصفی )
پرواسیدن	سودن و مالیدن ( ب )
پرواندن	پرورش کنانیدن ، پرورش کردن ( ن ، س ) پرورش کردن و کنانیدن ( ن ، س )
پروانیدن	
پروردن	پرورش کردن ( ب )
پرورندیدن	دسته کردن و بسته بندی نمودن ( ن )
پروندن پرورندیدن	دسته کردن ، بسته نمودن ( ن )
پروریدن	
پروبختن	پرورش دادن ( ب )
پرهختن	بیختن و غربال کردن ( ن )
پرهختن	اصلاح کردن و تصحیح نمودن ( ب )
پرهودن	داغدار شدن از تابش ( ن ، س )

پرهیختن	ادب کردن (ب)
پرهیزیدن	پرهیز کردن از چیزی (آ)
پربدن	پرواز کردن (ب)
پربدن	پرواز کردن (ب)
پربدن	لایق و مناسب بودن (ن)
پربدن	مملو ساختن (ن)
پربشاندیدن	مضطرب گشتن (ن، س)
پربشیدن	پربشان شدن و گردانیدن، افشاندن (ب)
پزاختن	گداختن (ب)
پزانیدن	پختن کنانیدن (ن، س)
پزیوتن	بلغتزند دادن (ب)
پزیدن	پختن، طبخ کردن (ن، س)
پزیدن	نشکنج گرفتن (ن)
{ پزمراندن پزمرانیدن	{ پزمرده کنانیدن و پزمرده شدن (ب)
{ پزمردن پزمریدن	{ خشک شدن، پزمرده شدن (ب)
{ پزولاندن پزولانیدن	{ پزیشان کردن (ب)
پزولیدن	پزیشان شدن (ب)
پزوهیدن	تلاش کردن و کاوش نمودن (ب)
پزهیدن	تلاش و جستجو نمودن (ن، س)
پسانیدن	آبیاری کردن (آ)
پساویدن	دستمالیدن، مستی کردن (ب)

مقبول و مطبوع شدن (آ)	پسندن
دوست داشتن (ب)	پسندیدن
سودن (ب)	پسودن
دعای بد و نفرین کردن (آ)	پسوریدن
ترحم کردن ، نرم دل شدن (ل)	پسیچیدن
افشردن و صاف کردن (آ)	پشخودن
درخشیدن و تافتن (آ)	پشخیدن
جنگیدن (ن، س)	پشکردن
خراشیدن (ن، س)	پشکلیدن
افشاندن و جدا کردن (آ)	پشمیدن
افشاندن (ب)	پشنجیدن
دعای بد و نفرین کردن (ن، س)	پشولیدن
مسلح و آماده شدن (ن، س)	پشیچیدن
دمیدن بالبال در صورتیکه دهان را پُر باد کرده باشند (آ)	پُفیدن
پژمرده شدن (از پلاسیده)	پلاسیدن
دور خود گردش کردن (ش)	پلکیدن
شکایت کردن و نالیدن (ن، س)	پلملیدن
مخفف پالیدن، تفحص و جستجو کردن (ب)	پلیدن
سوختن (ش)	پلمیزیدن
کثیف و پلید شدن (ن، س)	پلیشیدن
بسته شدن راه و مجاری آب و شیر در حیوانات (ن، س)	پنافتن
منع کردن و بازداشتن (ن، س)	پنایمیدن

پناه بردن، رهایی خواستن (آ)	پناهیدن
پراگنده کردن و فشردن (آ)	پنجشیدن
پنداشتن کنانیدن (س)	پندارانیدن
فهمیدن (ن، س)	پنداریدن
فهمیدن و خیال کردن (ب)	پنداشتن
پند و نصیحت کردن (ب)	پندیدن
زمرزه کردن، با خود حرف زدن (ن، س)	پنکیدن
رسم کردن و توصیف کردن (آ)	پنگاشتن
پنهان کردن (ن، س)	پنهایدن
عذر آوردن و معذرت خواستن (ب)	پوزیدن
کهنه کنانیدن، پوسیده و خراب شدن (ن، س)	{ پوساندن پوسانیدن
لباس دربر کنانیدن، پوشیدن بدن (ن، س)	{ پوشاندن پوشانیدن
باسرعت راه رفتن (ن، س)	پویدن
باسرعت راه پیمودن (آ)	پویندن
گستردن (آ)	پهنیدن
درهم کشیده و کوتاه شدن (ن، س)	پیاوردن
پیچیدن و پیچیدن کنانیدن (ن، س)	{ پیچانندن پیچانیدن
پیچیدن (ب)	پیختن



پرخاستن و توزیع کردن (ن،س)	پیخییدن
زینت دادن (ب)	پیراستن
ساییدن و مالیدن (ن،س)	پیراسیدن
منفرق کردن (ن،س)	پیراگنیدن
آرایش کنانیدن و آراستن فرمودن (ن،س)	پیرانیدن
دباغت کردن و آراستن (آ)	پیراهیدن
آراستن و پیراستن (ن،س)	پیراییدن
میل و رغبت نمودن (ب)	پیسودن
پیوستن و درسلك کشیدن (آ)	پیکندن
اندازه گرفتن (ب)	پیمودن
جواب دادن، قبول کردن (آ)	پیوارندن
انتظار دادن (ن،س)	پیوسانیدن
متصل و ملحق شدن (ب)	پیوستن
توقع داشتن ، نگران بودن (آ)	پیوسیلن
خویشتر را تحقیر کردن، غم خوردن (ن،س)	پیوشیدن
پیوستن (ن،س)	پیونندن
برشته کردن (ن،س)	پیوهودن
پیچیدن کنانیدن، روشن کنانیدن (ن،س)	{ تاواندن تاوانیدن
پیچیدن و درخشیدن، طاقت آوردن (ب)	تااییدن
حمله کردن، دویدن (ب)	تااختن
تااختن کنانیدن (ن،س)	{ تاازندن تاازانیدن

تازیدن	حمله کردن، دویدن، تاختن (آ)
تاسانیدن	خفه کردن، دلگیر و غمناک کردن (آ)
تاسایانیدن	خفه کردن، غمناک ساختن (ن، س)
تاسیدن	غمگین شدن، بیقرار شدن (ب)
تافتن	بیچیدن، گرم کردن (ب)
تالیدن	نالیدن، فریاد کردن (ن، س)
تانیدن	مخفف توانیدن، توانستن (ن، س)
تاوانیدن	غلطانیدن و پیچانیدن (ن، س)
تاوندن	گول زدن (ش)
تاویدن	تا بیدن، پسندیدن (ن، س)
تاییدن	مشابه بودن (ن، س)
تپاسیدن	از شدت گرما بیپوش شدن (ب)
تپاها نیدن	ویران کنانیدن (ن، س)
تپاهیدن	ویران و ضایع شدن (ن، س)
تپایانیدن	لرزاندن (ن، س)
تپبرگیدن	شکافتن سم یا ناخن (ن، س)
تپسیدن	از گرما بی آرام گشتن (ب)
تپیدن	لرزیدن (ن، س)
تپانیدن	تپیدن کنانیدن (ن، س)
تپایانیدن	تپیدن کنانیدن (ن، س)
تپیدن	گرم شدن، بیقرار شدن (ب)
تخشمیدن	بالا و در صدر مجلس نشستن (ب)

تراویدن (ب)	ترا بیدن
نیکو کردن، آراستن (آ)	تر افیدن
رندیدن و خراشیدن (ب)	تر اشیدن
شکافتن، صدا کردن در شکافتن (ن، س)	تر اسکیدن
عرق کردن (ن، س)	تر انیدن
تراوش کنانیدن (ن، س)	تراوانیدن
چکیدن (ب)	تراویدن
تراویدن (ب)	ترا بییدن
لرزیدن، مرتعش کردن (ن، س)	تر تبیدن
سبب ترسیدن شدن (ن، س)	{ ترساندن ترسانیدن
خوف داشتن (ب)	ترسیدن
چیز را ترش کردن (ن، س)	ترشانیدن
ترش شدن (ن، س)	ترشیدن
شکافتن (ب زیر کفاند)	{ ترکاندن ترکانیدن
شکافتن و شق شدن (ن، س)	ترقیدن
شکافتن و شق شدن (ن، س)	ترگیدن
تیر افکندن کنانیدن (ن، س)	ترهانیدن
ساکت شدن (ن، س)	تره زدن
تیر افگندن (ن، س)	تره بیدن
رنجیده و پرچین شدن (ب)	ترنجیدن
چله کمان جهانیدن - صدای تیر انداختن و شمشیرزدن (ب)	ترنگانیدن

صدای شمشیر زدن (ن، س)	تر زنگیدن
آمیختن با مردم (آ)	تروهمیدن
رمیدن ، گریختن (ب)	تُریدن
کشیدن و بیرون آوردن (ب)	تَریدن
بیرون کشیدن (ب)	تَزیدن
سبب شکافتن شدن (ن، س)	تسبانیدن
شکافتن اب (ن، س)	تسبیدن
تندی کردن ، باخشم حرف زدن (ع)	تشر زدن
مخفف تافتن (ب)	تفتن
گرم شدن از آفتاب (ن، س)	تفتیدن
بیرون و برشته کردن (ن، س)	تفریدن
{ طپسازیدن و گرم کنازیدن (شعر مسعود سعد)	تفسانیدن تفسانیدن
تسیدن ، گرم شدن (ب)	تفسیدن
گرم کردن یا شدن با تش (آ)	تفیدن
{ جنبش دادن (ن، س)	تکاندن تکانیدن
بلغت زدن پیچیدن (ب)	تکروتنن
جنبش دادن ، تکان دادن (ن، س)	تکیدن
{ جنبش دادن ، دوآزیدن (ن، س)	تکاندن تکانیدن
دویدن ، تاختن (ن، س)	تگیدن
قهقهه کنازیدن (ن، س)	تلابانیدن
قهقهه زدن (ن، س) ، تراویدن (ب)	تلابیدن

تلاشیدن	جستجو کردن (ن، س)
تلاویدن	تراویدن (ن، س)
تناسیلیدن	خوشحال شدن (آ)
تذللیدن	پاک کردن بوسیله شستن، جلا دادن (ن، س)
تذانییدن	بافتن کتانیدن (ن، س)
تمسیدن	تافتن ریسمان (ن، س)
تمبیدن	لرزیدن (ب) رشتن، بافتن، ساکت شدن، پیچیدن (ن، س)
تنبجیلیدن	بخود پیچیدن، درهم فشردن (ب)
تندییدن	خشم کردن، تندی کردن (ب)
تمسیدن	آزرده و پریشان شدن (ن، س)
تنگیدن	پزیدن (ش)
تمودن	کشیدن، نسج کردن و بافتن (ب)
تمیدن	کشیدن نخ و طناب و غیره (ب)
توالیدن	توانستن (ن، س)
توانستن	قابل بودن برای انجام دادن کاری (ب)
توانیدن	قابل بودن برای انجام دادن کاری (ن، س)
توختن	خواستن، جمع نمودن، پس دادن (ب)
توریدن	رمیدن و بیکسو رفتن (ب)
توزیدن	تاخت و تراج کردن، اندوختن، ادا نمودن (ب)
توفیدن	غریدن، داد و فریاد کردن (ب)
تولیدن	بانگ زدن، دور شدن و بیکسو رفتن (ب)

تویدن	تپیدن، تفتن، گداختن (ع)
تهادن	راست ایستادن، درست و راست شدن کار (آ)
تهانانیدن	تهی کنانیدن (ن، س)
تهیدن	تهی و خالی کردن (ن، س)
تیزیدن	شتاب کردن، تند کردن چاقو و آلات دیگر مثل آن، رها کردن باد از یائین (آ)
جابیدن	سست شدن، افسوس خوردن (ن، س)
جاتونتن	بلغت زند آمدن (ب)
جاسونتن	بلغت زند دارا بودن (ب)
جاگونتن	بلغت زند آوردن (ب)
جامونتن	بلغت زند رسیدن (ب)
جانبیدن	ثبوت داشتن، مکروه دانستن (ن، س)
جاوانیدن	صدا کردن پرندگان، صدا زدن، تف انداختن، همپشه بودن (ن، س)
جاویدن	جویدن، تف انداختن (ب) فریاد کردن (ن)
جاییدن	جویدن (ب)
جخشیدن	چین دار و درهم کشیده شدن (ن، س)
جخشیدن	پُرچین شدن، درهم کشیده شدن (ن، س)
جخشیدن	کوشش کردن (ن، س)
چربیدن	چربیدن (ن، س)
چرستیدن	بهم ساییدن دندان (ن، س)
چرنگیدن	صدا کردن شمشیر و گرز و غیره (ب)

پاره شدن و چاک خوردن (ش)	جریدن
سوختن با صدا (ش)	جزیدن
تغییر دادن و تبدیل کردن (ب)	جزیدن
جستن کنانیدن (ن، س)	جستانیدن
پزیدن (ب)	جستن
تلاش کردن (ب)	جستن
جهیدن (ش)	جهیدن
بیموستن ، مایل بودن (ن، س)	جفتن
خم شدن ، بد حال شدن (ن، س)	جفتن
خم شدن ، بد حال شدن (ن، س)	جفتیدن
پزیدن زوی آتش و غیره ( از کتاب هفته )	جکیدن
جنبانندن (ع) { بحر کت در آوردن (ن، س)	جنبانیدن
حرکت کردن (ب)	جنبیدن
مبارزت کنانیدن (ن، س)	جنگانیدن
مبارزت کردن ، جدال کردن (آ)	جنگیدن
غم و غصه خوردن (ب)	جوزیدن
معین و مقرر کردن (ن، س)	جوسیدن
جوشیدن کنانیدن (ن، س) {	جوشانندن جوشانیدن
از حرارت بجوش آمدن مایعات ، خشمگین شدن (ب)	جوشیدن
ژولیدن و پریشان شدن (ب)	جولیدن
جستن کنانیدن (ن، س)	جویانیدن

جویدن	زیر دندان خرد کردن (ب)
جویدن	طلب و تلاش کردن (ن، س)
جویدن	جاری و روان کردن آب (ن)
جهاندن	جهیدن کنانیدن (ع)
جهانیدن	پرانیدن و جهیدن کنانیدن (ن، س)
جهیدن	جستن و خیز کردن (آ)
چاپیدن	غارت کردن و تازاج نمودن (ن، س)
چاکانیدن	چکاندن (ب)
چاهیدن	شاشیدن (ب، س) خرامیدن (ن)
چاودن	بانگ زدن (ب)
چاهیدن	سرها خوردن ، بهم خوردن دندان ازسرما (آ)
چاییدن	چاهیدن (ن، س)
چپاندن	آگنده کردن ، تپاندن ، پر کردن (ع)
چپانیدن	آگندن ، تپانیدن و غیره (ن ، س)
چسپیدن	چسپیدن و خود را بکسی بستن (ب)
چمپیدن	میل کردن بطرف چپ ، از طرفی بطرفی گردیدن (ب)
چخیدن	استهزا کردن ، خصومت ورزیدن (ب)
چدن	مخفف چیدن (آ)
چراماندن	اجازه چریدن دادن ، بچرا وا گذاشتن (ن، س)
چراندن	بچرا گذاشتن ، علف دادن بحیوان (ن، س)
چرانیدن	چرا کنانیدن (آ)
چراییدن	چرا کردن (ن)



غالب آمدن (ب) چرب و تر بودن (آ)	چربیدن
گرداندن و بدور چیزی گردش دادن (ع)	چرخاندن
	چرخانیدن
دور زدن و گردش کردن (ع)	چرخیدن
بیم فشردن دندان (ن، س)	چرستیدن
آواز و صدا کردن گریز و غیره (ب)	چرنجیدن
چین دار شدن ، تا خوردن (ن)	چروکیدن
چاره بستن (ب) کمک خواستن (آ)	چرویدن
ناب و گیاه خوردن چارپایان (ب)	چریدن
علف و گیاه خوردن چارپایان (شعر ناصر خسرو)	چریدن
اتصال یافتن (ب)	چسبیدن
نصب کردن و چسبیدن کنانیدن (ن، س)	چسپاندن
	چسپانیدن
اتصال یافتن (آ)	چسپیدن
مزه و ذایقه کنانیدن (ع)	چشاندن
مزه و ذایقه کنانیدن (ن، س)	چشانیدن
مزه و طعم کردن (ب)	چشمیدن
ترسیدن و واهمه نمودن (ب)	چغزیدن
نالده و زاری کنانیدن ، ترساندن (ن، س)	چغزانیدن
ترسیدن و واهمه نمودن (ب)	چغزیدن
کوشیدن و سعی نمودن (ب)	چغیلدن
دز یافتن ، فهمیدن (ن، س)	چغمتن
چسپانیدن (ل)	چفساندن
	چفسانیدن

چسبیدن (ب)	چفسیدن
نیزه نصب کردن ، میخ فرو بردن (ن،س)	چقمیدن
چکیدن کنانیدن (آ)	چکاندن
	چکانیدن
خجل شدن ، طلبیدن (ب)	چکسیدن
قطره قطره ریختن (ب)	چککیدن
مکیدن چیزی (ن)	چککیدن
فشردن و فشار دادن (ع)	چلانیدن
چلیدن کنانیدن (ن)	چلانیدن
رفتن ، جنبیدن ، روان شدن (ن،س)	چلیدن
خرام کنانیدن (ب)	چمانیدن
خرامیدن ، راه رفتن (ب)	چهمیدن
چیدن کنانیدن (ن،س)	چمانیدن
جستن و خیز کردن (ب)	چنبیدن
سخن گفتن (ب)	چنگیدن
چیدن و جمع کردن (ن،س)	چنیدن
افتادن و لغزیدن ، ستیزه کردن (ب)	چوخیدن
چسبیدن (ب)	چوسیدن
مکیدن (ب)	چوشدن
مکیدن (ب)	چوشیدن
چربیدن ، چکیدن (ب)	چرپیدن
چپچه کردن پرندگان (شعر حاذق تبریزی)	چرچرپیدن
ذبح کردن ، اندوختن (ن،س)	چیمانیدن

چیدن	جمع نمودن ، بالای هم گذاشتن (ب)
چیناییدن	فراهم آوردن ، (ن،س)
چیندن	خوشه چینی کردن (ن،س)
خابیدن	پایمال کردن ، خوابیدن (ن،س)
خاراندن	خاریدن و خاریدن کنانیدن (ب)
خارانیدن	خاریدن و خاریدن کنانیدن (ن،س)
خاریدن	خارش پیدا کردن پوست بدن ، خراشیدن (آ)
خاستن	بلند شدن و ایستادن (ب)
خاسیدن	پیر و کهن شدن (ن،س)
خاصیدن	پوشیدن و پنهان کردن (ن،س)
خاموشیدن	ساکت شدن (آ)
خاییدن	جاویدن ، بدن‌دان نرم کردن (ب)
خبانیدن	پایمال کردن (ن،س)
خباییدن	جاویدن و خاییدن (س)
خمیدن	پایمال کردن ، خاییدن (ن،س)
خپیدن	خمیده و کج شدن (آ)
خجالییدن	در آغوش گرفتن ، محاصره کردن (ن،س)
خجوئیدن	در آغوش گرفتن ، محاصره کردن (آ)
خجیدن	فراهم آمدن ، جمع کردن (آ)
خراشاندن	خراشیدن و خراشیدن فرمودن (ع)
خراشانیدن	خراشیدن و خراشیدن کنانیدن (ن،س)
خراشیدن	ریش کردن ، مجروح ساختن (ب)
خرامانیدن	خرام کنانیدن (ن،س)

خرامیدن	بناز راه رفتن (ب)
خرانیدن	خریدن کنانیدن (ن،س)
خرچیدن	اشك ریختن (ب)
خرچیدن	گریه کردن (ن،س)
خرسیدن	پوسیدن، گندیدن (ن،س)
خروشانیدن	غوغا کنانیدن (ن،س)
خروشیدن	بانگ زدن، غوغا کردن (ب)
خریدن	چیزی به عوض پول یا چیزی گرفتن (ب)
خریدن	چیزی به عوض پول یا چیزی دیگر گرفتن (شعر قوامی رازی)
خریدن	خرخر کردن در خواب یا در خواب (س)
خریشیدن	تراشیدن و خراشیدن (ب)
خزیدن	نشسته راه رفتن، آهسته دور شدن (ب)
خساندن	سائیدن و خنابیدن (ب)
خسانیدن	ریش کردن بدندان (ن،س)
خسائیدن	سائیدن و خنابیدن (ب)
خسبیدن	بخواب رفتن (ب)
خسپانیدن	خسپیدن کنانیدن (ن،س)
خسپانیدن	پایمال کنانیدن، اتمام آتش کردن فرمودن (ن،س)
خسپیدن	بخواب رفتن (ب)
خسپیدن	لگد زدن، آتش نشانیدن (ن،س)
خستن	خسته و مانده شدن (آ)
خستیدن	مجروح و پاره کردن (آ)
خسودن	بریدن و درو کردن غلت و غله و غیره (ب) تعریف کردن (آ)

خوردن	بریدن و درو کردن غله و علف و غیره (ب) داخل شدن و سلام دادن (آ)
خسیدن	خاییدن (ب) کهنه و پیر شدن (آ)
خشانیدن	بدندان نرم کردن (ب)
خشاییدن	بدندان خرد کردن (آ)
خشکاندن	خشك کنانیدن (ع)
خشکانیدن	خشك کنانیدن (آ)
خشکیدن	خشك شدن (آ)
خشودن	پیراستن و شاخه‌های زیادی درخت را بریدن (ب)
خفانیدن	سوزن فرو بردن (س)
خفتانیدن	خوابانیدن (ب)
خفتن	خوابیدن (ب)
خفتیدن	خوابیدن (ب)
خفسیدن	خوابیدن (شعر ناصر خسرو)
خفندن	سرفه کردن ، افشاندن و پاشیدن (ن، س)
خفندیدن	خفه شدن (ن، س)
خفیدن	نفس زدن، خفه شدن ، عطسه کردن (ب)
خفیدن	سرفه کردن (ب)
خکیدن	پایمال کردن (ن، س)
خلاندن	نصب کردن ، فرو بردن (ع)
خلانیدن	نصب کردن ، فرو بردن (ن، س)
خلمیدن	بینی گرفتن ، خشمناك شدن (آ)

اعضا گرفتن و کندن بناخن (شعر ناصر خسرو)	خلنجیدن
فرورفتن ، زخم کردن (ب)	خلیدن
گرفتن بینی و بیرون کردن خلم از آن (ن،س)	خلیمیدن
خم کردن، تقلید کردن (ع)	خماندن
خم کردن ، تقلید کردن (ب)	خمانیدن
ساکت شدن (آ)	خموشیدن
کج شدن (ب)	خمیدن
خلمیدن و بینی گرفتن (آ)	خمیدن
تقلید کردن گفتگو و حرکات و سکانات بطور تمسخر (ب)	خنبانیدن
کج شدن، تقلید کردن در گفتگو (ن،س)	خنبیدن
برجستن (ب) رقص کردن (آ)	خنبیدن
خندیدن کنانیدن (ن،س)	{ خنداندن خندانیدن
خنده کردن (ب)	خندیدن
شهرت یافتن ، پیچیدن صدا در کوه و گنبد و غیره (ب)	خنیدن
تاب دادن (آ)	
مکیدن، (ن،س)	خنیدن
خسپیدن کنانیدن (آ)	خواباندن
خسپیدن کنانیدن (ن،س)	خوابانیدن
خواباندن (ن،س)	خوابنیدن
خفتن و استراحت کردن (آ)	خوابیدن
آب دادن ، خیره نگاه کردن (ن،س)	خواجهیدن
خوردن و آشامیدن (آ)	خواردن
دادن برای خوردن و آشامیدن (ن،س)	خوارنیدن

خواستن	آرزو کردن، اراده کردن، طلبیدن (ب)
خواستیدن	پهن کردن، خوابیدن و چشیدن (س)
خوانانیدن	خواندن (ن، س)
خواندن	قرائت کردن، دعوت کردن و غیره (ب)
خوانیدن	خواندن، خواندن کنانیدن (ن، س)
خواهانیدن	استدعا کنانیدن، عرض کردن فرمودن (ن، س)
خواهیدن	خواستن (ن، س)
خوچاریدن	نگاهداشتن، آزرده، رنجیدن (ن، س)
خوچیدن	چیزی را بد دیدن بعلت ضعف چشم (ن، س)
خوراندن	خوردن و آشامیدن کنانیدن (ع)
خورانیدن	خوردن و آشامیدن کنانیدن (ن، س)
خوردن	از گلو فرو بردن طعام و غذا (ب)
خورشیدن	جمع کردن و گرد آوردن (ن، س)
خوردیدن	دعوت بعروسی کردن، خوردن (ن، س)
خوزیدن	طلبیدن و دعوت کردن (ن، س)
خوسانیدن	خيسانیدن (ب) خواستن کنانیدن (ن، س)
خوستن	استفسار کردن و پرسیدن (ن، س)
خوسیدن	خشکیدن و فراهم آوردن (ن، س)
خوشانیدن	خشکانیدن (ب)
خوشیلدن	خشکیدن و چین دارشدن (ب)
خوهانیدن	درخواست کردن فرمودن (ن، س)
خویدن	خاییدن، فروختن غله که هنوز درخوشه باشد (ن، س)

خرق کردن، جمع کردن و شدن (ن، س)	خوبیدن
خاییدن، بدن‌دان نرم کردن (ن، س)	خیابیدن
خاییدن، جاویدن و غیره (ن، س)	خیاییدن
خمیدن و خم شدن (ب) آزدن (آ)	خیدن
بند کنانیدن (ع)	خیزاندن
بلند کنانیدن ان، س	خیزانیدن
آهسته بجائی در شدن، خزیدن، لغزیدن (ب)	خیزیدن
خیس کردن و کنانیدن (ن، س)	{ خیساندن خیسانیدن
آمیختن، خزیدن، خیس کنانیدن (ن، س)	خیساییدن
نم و تر کردن (آ)	خیسیمدن
آراستن (ن، س)	خیزیندن
خاییدن (ن، س)	خوپیدن
دانستن (ب)	داختمن
جدا کردن، دیدن (ب)	داخیدن
کسی را چیزی عطا کردن (ب)	دادن
داشتن کنانیدن (ن، س)	دارانیدن
مالک بودن چیزی (ب)	داشتن
دمیدن کنانیدن (ن، س)	دامانیدن
بالا رفتن، بر کردن، تخم افشاندن، باد زدن (ب)	دامیدن
دانستن کنانیدن (ن، س)	دانانیدن
مطلع و واقف گشتن (ب)	دانستن
دانستن (آ)	دانیدن



دایانیدن	سبب دانستن شدن، دانا کنانیدن (ن، س)
دراندن	دریدن و دریدن کنانیدن (ع)
درانیدن	دریدن کنانیدن، چاک دادن (ن، س)
درانیدن	دراندن و شکافتن (دش)
درآییندن	آواز کردن، زنگ زدن گفتن (ب)
درخشانیدن	درخشیدن کنانیدن (ن، س)
درخشیدن	پرتو افکندن، درخشان شدن (ب)
درفشانیدن	درخشیدن کنانیدن (ن، س)
درفشیدن	درخشیدن (ب)
درماندن	عاجز و بیچاره شدن (آ)
درمیدن	درمیدن، وزیدن، عوعو کردن سگ (آ)
درنگانیدن	درنگ کنانیدن (ن، س)
درنگیدن	درنگ کردن (ب)
دروانیدن	درویدن کنانیدن (ن، س)
دروندن	درو کردن و بریدن علف و غله پخته (ب)
درویدن	درو کردن و بریدن علف و غله پخته (ب)
دریابانیدن	در یافتن کنانیدن (س)
دریابیدن	پیدا کردن چیزی (ن، س)
دریافتن	پیدا کردن چیزی (ب)
دریدن	درو کردن (ن)
دریدن	پاره کردن، چاک کردن (آ)
دریدن	پاره و چاک کردن (شعر فرخی و دیگران)

سرقت کنانیدن (ن،س)	دزدانیدن
سرقت کردن (ب)	دزدیدن
غله را خرد کردن (از - لیده)	دلیدن
دمیدن کنانیدن (آصفی)	{ دماندن دمانیدن
وزیدن باد، روییدن گیاه (ب)	دمیدن
زیر دندان نرم کردن (ن،س)	دندانیدن
جوشیدن ازخشم، غرغر کردن (ب)	دندیدن
خروشیدن ازخشم، دوییدن بنشاط (ب)	دنیندن
دویدن کنانیدن، راندن (آ)	{ دواندن دوانیدن
با سوزن و نخ جامه درست کردن، شیردا ازپستان حیوان در آوردن (ب)	دوختن
دوختن فرمودن (ن،س)	دوزانیدن
دوختن (آ)	دوزیدن
چسپانندن (آ)	دوسانیدن
چسپیدن، گچ مالیدن (ب)	دوسیدن
دوشیدن فرمودن (آ)	{ دوشاندن دوشانیدن
خارج کردن شیر از پستان حیوان (ب)	دوشیدن
باسرعت راه پیمودن (ب)	دویدن
عطا کنانیدن (ن،س)	دهانیدن
نگریستن، نگاه کردن (ب)	دیدن
دفع کردن، ازابه و غیره را براه انداختن (ب)	راندن
راهنمایی و هدایت کردن (ن،س)	رایانیدن

رَبَوْدَن كَنَانِيدَن (ن، س)	رَبَانِيدَن
گِرَفْتَن، غَارَت كَرْدَن، دَزْدِيدَن (ن، س)	رَبَايِيدَن
غَارَت كَرْدَن و بَزُور گِرَفْتَن چِيزِی (ب)	رَبُودَن
رَبُودَن (ن، س)	رَبِيدَن
دِرَخْشَنده بُوْدَن ، تَابِيدَن (ن، س)	رَخْشِيدَن
تَنْدَتَنْدَنفَس كَشِيدَن (ب)	رَخِيدَن
رَنگ كَرْدَن (آ)	رَزِيدَن
{ پُرُورِ اَنْدَن، چِيزِی رَا بَجَائِی نَزْدِیك كَرْدَن (آ)	{ رَسَانْدَن رَسَانِيدَن
رِستَن كَنَانِيدَن ، سَبَب رُويِيدَن شَدَن (آ)	رُستَانِيدَن
اَز زَمِين سَر كَشِيدَن نَبَات ، رُويِيدَن (ب)	رُستَن
نَجَات يَافْتَن (ب)	رُستَن
رِشْتَن ، بَافْتَن (ن، س)	رِستَن
پِخْتَه و كَامَل شَدَن ، آمَدَن بَجَائِی (ب)	رِسيْدَن
رِشْتَن و بَافْتَن (ن ، س)	رِسيْدَن
پِچِيدَن ، نَخ بَافْتَن (ب)	رِشْتَن
رَنگ كَرْدَن (ن ، س)	رُشْتَن
رِیخْتَن ، اَفْشَانْدَن (ن ، س)	رِشِيدَن
شَدَن اَز جَائِی بَجَائِی (ب)	رُفْتَن
جَارُوب كَرْدَن ، تَمِيز كَرْدَن (ب)	رُفْتَن
رَقص كَنَانِيدَن (ن، س)	{ رَقصَانْدَن رَقصَانِيدَن
پَا كُوفْتَن (آ)	رَقصِيدَن
اَز خَشْم بَا خُود سَخْن گُفْتَن (آ)	رَكِيدَن

ازخشم باخود سخن گفتن (ن ، س)	رغمیدن
رم دادن ، گریزاندن (ع)	رماندن
رم دادن ، گریزاندن (آ)	رمانیدن
خراب شدن دیوار (ش)	رُمبیدن
فرار کردن (ب)	رمیدن
آزرده ساختن ، باعث رنج شدن (ع)	رنجانندن
آزرده ساختن ، رنج دادن (ن ، س)	رنجانیدن
دلشنگ و آزرده شدن (آ)	رنجیدن
تراشیدن فرمودن (ن ، س)	رندانیدن
تراشیدن و رنده کردن (ب)	رندیدن
روییدن گیاه (ب) زیاد کردن (آ)	رنزمیدن
فرستادن ، ارسال داشتن (ن ، س)	روانیدن
روییدن کنانیدن (ن ، س)	رُوانیدن
جاروب کنانیدن (ن ، س)	روبانیدن
جاروب کردن ، رُفتن (ب)	روبیندن
افزودن ، چکیدن (ن ، س)	روزندن
روشن شدن ، زیاد شدن ، عرق کردن (ن ، س)	روزیدن
بیرون آمدن ، سرچشمه گرفتن (دش)	روزیدن
پاک کردن دندان ، خلال کردن دندان (ن ، س)	روفانیدن
جاروب کردن ، روییدن (ب)	روفتن
روییدن کنانیدن (ع)	رویاندن
روییدن ، نهال نبات را نمو دادن و غیره (ن ، س)	رویانیدن

رفتن (ن، س)	رویدن
رستن ، نمو کردن ، سبز شدن (ب)	رویدن
آزاد کردن و کنانیدن (ن، س)	{ رهانندن رهانیدن
آزاد شدن ، نجات یافتن (ب)	رهیدن
انداختن ، خرد شدن ، هجوم آوردن (ب)	ریختن
تخلیه شکم کردن ، قضای حاجت کردن (ب)	ریدن
پراکنده شدن ، نابود شدن (ن، س)	ریدیدن
ریختن کنانیدن (ن، س)	{ ریزانندن ریزانیدن
شکستن ، پراکنده شدن (ن، س)	ریزیدن
رشتن کنانیدن (ن، س)	ریسانیدن
زاری کردن ، آهسته سخن گفتن ، بافتن و نخ درست کردن (ن، س)	ریستن
رشتن و تافتن (ب)	ریسمیدن
کوشش کردن ، آهسته سخن گفتن ، ریسمان ساختن (ن، س)	ریشتن
فرو ریختن چیزی در چیزی (ب) ، تافتن ، ریسمان درست کردن ، زخم شدن ، گداختن ، پاشیدن (آ)	ریشیدن
آزاد شدن ، معزول گشتن ، مرخص شدن (ن، س)	ریویدن
ویران کردن ، خراب کردن (ب)	ریهانیدن
خراب شدن ، ساقط شدن ، گندیدن (ب)	ریهیدن
بیک صفت موصوف شدن ، بهره مند شدن (ب)	زاییدن
بدنیا آمدن ، بچه بدنیا آوردن ، زاییدن (ب)	زادن
نالیدن ، فریاد کردن ، زاری کردن (آ)	زاریدن

زادن و تولید کردن ، باور کردن (آ)	زاستن
زاییدن (ب)	زایدن
ولادت یافتن ، متولد شدن (ب)	زاییدن
ناله و فریاد کردن ، در بدحالی ماندن (دش)	زخیدن
سبب زدن شدن ، زدن فرمودن (ن،س)	زدانیدن
زدودن کنانیدن (ن،س)	زدایانیدن
پاک کردن ، زنگ دور کردن (ن،س)	زداییدن
آسیب رساندن ، نواختن ، چیزی یادست بر بدن کسی فرود آوردن و کوفتن وغیره (ب)	زدن
پاک کردن ، زداییدن (ب)	زدودن
زیستن (آ)	زیستن
بانگ برآوردن ، فریاد کردن (آ)	زغاریدن
آه کشانیدن ، زاری کنانیدن (ن،س)	زغننگانیدن
آه کشیدن وناله کردن (آ)	زغننگیدن
بسیار خوردن ، عطسه زدن (ن،س)	زفرانیدن
کم خوردن (ن،س)	زفریدن
انگان راه رفتن (آ)	زفرقیدن
ازخشم با خود سخن گفتن (آ)	زکیدن
لغزیدن وغلطیدن (ن،س)	زلقیدن
بسیار خوردن ، آهسته عطسه کردن (آ)	زمرزیدن
نقش ونگار کردن ، زر دوزی کردن (ب)	زموذن
جاویدن ، خاییدن (ب)	زמידن

زندگانی تازه بخشیدن (ن،س)	زنانیدن
صفیرزدن ، زنوئیدن سگ و گرگ (ن،س)	زنایانیدن
گریه و نوحه کردن (دش)	زنجیدن
آبستن و باردار شدن (ن،س)	زندیدن
زوزه کردن سگها و گرگها (س)	زنوبیدن
گریه و زوزه کردن سگها و گرگها (ب)	زنودن
مویه و زوزه کردن سگها و گرگها و غیره (آ)	زنویدن
مویه و زوزه کردن سگ و گرگ و غیره (ب)	زنویدن
اصلاح شدن ، آشتی کردن (آ)	زنهاریدن
پیر و لاغر شدن (آ)	زواریدن
مانده و خسته شدن (ن،س)	زورانیدن
قوت و توانائی دادن (ن،س)	زورمیدن
زبردستی و ظلم کردن (ن،س)	زوریدن
بلند کردن ، افراختن (ن،س)	زوریدن
چکیدن ، تراویدن (ن،س)	زوشیدن
چکیدن و تراویدن (آ)	زوهیدن
بلند و مرتفع شدن ، آه کشیدن (ن،س)	زویدن
زیرافگندن ، گشاده کنانیدن (ن،س)	زهانیدن
زاییدن (ب)	زهیدن
افتادن و تراویدن (ب)	زهیدن
حیات دادن ، زنده کردن (آ)	زیانندن زیانیدن
آراستن و پیراستن (آ)	زیمیمدن
سبب زیر آوردن شدن ، سبب آه کشیدن شدن (ن،س)	زیرانیدن

زیر آمدن، آه کشیدن (ن،س)	زیریدن
زندگی کردن، عمر کردن، نفس کشیدن (ب)	زیستن
بخواب رفتن (آ)	زیودن
آراسته و سزاوار شدن (ن،س)	زییدن
بسیار خوردن و اختلاج معده داشتن (شعر ناصر خسرو)	زاریدن
بیهوده گفتن (دش)	زازهائیدن
زودن، جاویدن (آ)	زازیدن
زاریدن و جاویدن (آ)	زآویدن
تر و خیس شدن (ب)	زفیدن
تندی کردن، غرغر کردن (ب)	زکیندن
چکیدن و تراویدن (ن،س)	زوشیدن
درهم شدن، پریشان گردیدن (ب)	زولیدن
چکیدن آب باران از سفت (ب)	زوهیدن
آماده کردن، بنا کردن، پرداختن و غیره (ب)	ساختن
آماده کردن، بنا کردن، موافق بودن (ب)	سازیدن
مالیدن و سائیدن (ن،س)	ساوزیدن
سودن، سائیدن (ب)	ساویدن
سبقل کردن فرمودن (ن،س)	سایانیدن
آرد کردن، سوراخ کردن (ب)	ساییدن
شکافته شدن زمین (ن،س)	سباریدن
دادن، بامانت دادن، تسلیم کردن (ب)	سپاردن
دادن و تسلیم کردن (ن،س)	سپاریدن



شکر نعمت کردن، شکر گزار شدن (آ)	سپاسیدن
فرو بردن میخ در دیوار (ن، س)	سپوختن
پایمال کردن، اجازه دادن (ن، س)	سپرانیدن
بپیچیدن، لفافه کردن (ن، س)	سپردن
بتحویل کسی دادن (ب)	سپردن
کامل کردن، با تمام رساندن (ن، س)	سپردن
سوراخ کردن، سوزن فرو بردن (ب)	سپوختن
سوراخ کردن، سوزن فرو بردن (ب)	سپوزیدن
گرفتن، ایستادن (ب)	ستادن
گرفتن زن و چیزی (ن، س)	{ ستاندن ستانیدن
ستایش کردن، تعریف کردن (ن، س)	ستاییدن
گرفتن چیزی (ب)	ستدن
حجامت کردن، زدن مو با استره (آ)	ستردن
ستیزه کردن، تقاضا کردن (ن، س)	ستزیدن
ظلم کردن (آ)	ستمیدن
تمجید کردن (ب)	ستودن
ستردن، تراشیدن (ب)	ستوردن
سبب آزرده شدن (ن، س)	ستوهانیدن
آزرده شدن (آ)	ستوهیدن
جور و ستم کردن (آ)	ستمیدن
ستاندن و گرفتن (آ)	ستیدن
جنگ کردن (آ)	ستیزیدن

ستیزه کردن ، منازعه کردن (ب)	ستیزه‌پیدن
سرد کردن (ب)	سجانیدن
سرد کردن (ن، س)	سجاییدن
سرد شدن هوا (آ)	سجیدن
وزن کردن ، سنجیدن (ب)	سختن
وزن کردن و سنجیدن (آ)	سختیلدن
سراییدن فرمودن (ن، س)	سرایانیدن
آواز خواندن ، نغمه و سرود خواندن (ب)	سراییدن
آمیختن ، خمیر کردن (ب)	سرشتن
سرفیدن ، سرفه کنانیدن (س)	سرفانیدن
سرفه کردن (آ)	سرفیندن
آبیاری کردن (ن، س)	سرنزیدن
مباحثه کردن (ن، س)	سرنگیدن
جواب و سؤال کردن ، خندیدن (ن، س)	سرنگیدن
لباس پوشیدن (ن، س)	سرنگیدن
آواز خواندن (ب)	سرودن
سراییدن ، لغزیدن (آ)	سُریدن
سرشتن و خمیر کردن (آ)	سَریشیدن
سزیدن (س)	سزائیدن
بلغت زنده رفتن (ن، س)	سزیتونتن
لایق گشتن (ب)	سزیدن
سوراخ کنانیدن ، سفتن فرمودن (ن، س)	سفتانیدن

سوراخ کردن و شدن (ب)	سفتن
سوراخ کردن و شدن (آ)	سفتیدن
سوت زدن (ن، س)	سفلیدن
سرفه کردن ، عطسه کردن (ن، س)	سُفلیدن
سفتن و سوراخ کردن (ن، س)	سفیدن
فکر و اندیشه کردن (ب)	سکالیدن
درهم پیچیدن ، مغرور شدن (ن، س)	سکرفانیدن
سکندری خوردن ستور (ب)	سکرفیدن
گسستن و گسلیدن (ب)	سکستن
شکستن و شکستن کنانیدن (دش)	سکلانیدن
	سکلانیدن
شکستن (مثنوی، دش)	سکلیدن
گزیدن ، تراشیدن ، سرفه کنانیدن (ن، س)	سکنجانیدن
گزیدن ، سرفیدن (ب)	سکنجیدن
جست و خیز کردن . قاختن (ب)	سکیزیدن
فکر و اندیشه کردن (ب)	سکالیدن
اقرار گناه کردن (ب) پیچیده شدن (ن، س)	سگزیدن
عف کردن سگ (ن، س)	سگلاییدن
آه کشیدن ، آروغ زدن (ن، س)	سگلیدن
سرفه کردن (آ)	سلفیدن
معطر بودن و بوییدن ، بو دادن (ن، س)	سمیدن
سوراخ کنانیدن (آ)	سنبانیدن
سوراخ کردن (ب)	سنبیدن

سنجانیدن	وزن کردن، اندازه کزائیدن (ن، س)
سنجیدن	وزن کردن و اندازه گرفتن (ب)
سنجیدن	آماده کردن، تدارك کردن (ن، س)
سنمیدن	زوربگا بردن، تحمل زحمت کردن (ن، س)
سوختن	آتش گرفتن (ب)
سودن	کوبیدن، سائیدن (ب)
سورمیدن	دمیدن در سرنا (ن، س)
سوزاندن سوزانیدن	{ آتش زدن (ن، س)
سوزیدن	سوختن (ن، س)
سوگیدن	غمگین شدن، زاری کردن (ن، س)
سولیدن	غمگین شدن، زاری کردن (آ)
سرسیدن	ترسیدن و رمیدن (ب)
سرمهیدن	ترسیدن (آ)
سیابیدن	آراستن و پیراستن (آ)
سیچیدن	نظم و ترتیب دادن (ب)
سیچیدن	نظم و ترتیب دادن (آ)
سیستن	جهیدن، جستن (ب)
شاریدن	ریختن آب و مایعات دیگر از بالا پائین.
	بول کردن و غیره (ب)
شاشدن	پیشاب کردن (ب)
شاشیدن	بول کردن (ب)
شافتن	شنا کردن، پیرشدن (س)

شافیدن	لغزیدن (س)
{ شانیدن	شانه زدن بسر و زلف (ب)
{ شانیدن	
شاویدن	شایستن و روانه شدن (ن،س)
شاهدندن	برهیزگار بودن (ب)
شاهیدن *	متدین بودن ، شاعی کردن (آ)
شایانیدن	شانه کنانیدن (ن،س)
شایستانیدن	لایق گردانیدن (آ)
شایستن	لایق بودن (ب)
شاییدن	لایق و قابل بودن (آ)
شبلانیدن	چسپانندن (ب)
شبییدن	بیکطرف برگشتن و نشستن (آ)
شپیلیدن	فشردن (ب)
شپنیدن	صفیرزدن اسپ هنگام آب خوردن (ن،س)
شپوختن	آسیب رساندن (ب)
شپپختن	پاشیدن (ب)
شپیلیدن	فشردن (ب)
شتابانیدن	شتاب کردن فرمودن (ن،س)
شتابیدن	عجله کردن (آ)
شتافتن	هجوم آوردن ، عجله کردن (ب)
شجانیدن	سرما خوردن (ب)
شجاییدن	سرما خوردن (ب)
شجودن	سرما خوردن (ب)

شجویدن	سرما خوردن (ب)
شخاریدن	خاریدن، گزیدن و گاز گرفتن (شعر ناصر خسرو)
شخالیدن	خراشیدن و خالانیدن (ب)
شخانیدن	خراشیدن فرمودن (ن، س)
شخاییدن	خراشیدن (ب)
شخشانیدن	لغزیدن کزانیدن (ن، س)
شخشیدن	افتادن و لغزیدن (ب)
شخلیدن	صفیر زدن، پژمرده شدن، بانگ زدن (ن، س)
شخودن شخودیدن	{ خراشیدن چهره بناخن و آزرده شدن (ن، س)
شخولانیدن	فریاد کنانیدن (س)
شخولیدن	پژمرده و افسرده شدن، فریاد زدن (ب)
شخونیدن	پژمرده و افسرده شدن (ن، س)
شخیدن	لغزیدن و از جایی افتادن (ب)
شخیاییدن	شخولیدن، نوازش کردن اسپ هنگام آب خوردن (ب)
شدن	انجام یافتن، رفتن (ب)
شدیاریدن	زمین را شخم کردن، جفت گاو را راندن (ب)
شرانیدن	شریدن کنانیدن (ن، س)
شرمانیدن	شرم کنانیدن (ن، س)
شرمیدن	خجالت کشیدن (آ)
شریدن	ریختن آب از بالا پوائین (ب)
شستن	پاک کردن بدن و جامه (ب)
شستن	مخفف نشستن (ب)

آبله پدید گشتن در دست و پا (ن،س)	شغیدن
خارانیدن، جراحت کردن، چکانیدن (ب)	شفتن
خارانیدن، جراحت کردن و غیره (ب)	شفتیدن
آزاد و رها گردیدن (ن،س)	شفردن
صفیر زدن (ب)	شفلیدن
شغیدن ، آبله پدید آمدن (آ)	شفودن
فشردن، شنیدن (ن،س)	شفیلیدن
شکار کردن (آ)	شکاریدن
شکافتن فرمودن (ن،س)	شکافانیدن
چاک کردن (ب)	شکافتن
چاک و پاره کردن (ن،س)	شکافیدن
خیال کردن ، فریفتن (ن)	شکالیدن
شکافتن، نقب زدن (ب)	شکاویدن
شکار کردن (ب)	شکردن
مردن، قتل کردن (ن،س)	شکردن
شکار کردن، گریزانیدن (ن،س)	شکردیدن
لغزیدن و سکندری خوردن (ب)	شکرفیدن
شکار کردن، شکست دادن بدشمن (ب)	شکریدن
ازهم جدا کردن و شدن (ب)	شکستن
شگفتن کنانیدن ( دش، شعر ازرقی)	شکفانیدن شکفانیدن
باعث چاک گشتن شدن (ن،س)	شکفتانیدن
خندان شدن غنچه (ب)	شگفتن

شکفتن	خم کردن، شکافته شدن (ن،س)
شکفتن	نگریستن و تعجب کردن (ن،س)
شکفتیدن	شگفت آمدن، تعجب نمودن (ب)
شکفتیدن	شکفتن (ن،س)
شکنجیدن	آزار دادن، در قید و شکنجه گذاشتن (آ)
شکو خیدن	لغزیدن و افتادن (ب)
شکوفتن	شکافتن و پراکنده شدن (ب)
شکوفیدن	شکافتن و پراکنده شدن (ب)
شکولیدن	پریشان ساختن، پراکنده کردن (ب)
شکوها نیدن	اظهار وقار کردن (ن،س)
شکوهیدن	ترسیدن، بیم بردن (ب)
شکوهیدن	اظهار بزرگی و شکوه و جلال کردن (ن،س)
شکوهانیدن	ترسیدن، مضطرب گشتن (شعرا بوالهیشم)
شکوهیدن	ترسیدن، مضطرب گشتن (ب)
شکیمانیدن	صبر کردن، تحمل نمودن (ب)
شکیماییدن	صبر کردن، تحمل نمودن (آ)
شکیمیلدن	صبر کردن، تحمل نمودن (ب)
شکیمفتن	صبر و تحمل نمودن (ب)
شکافتن	چاک کردن (شعر طاب آملی)
شکالیدن	سگالیدن و فکر کردن (ن،س)
شگفانند	شگفتن کنانیدن (ن،س)
شگفتانیدن	شگفتن کنانیدن (ن،س)



خندان شدن غنچه (آ)	شگفتن
معجب کردن (ن، س)	شگفتن
حیران شدن (ن، س)	شگفتیدن
آشفته شدن (ن، س)	شگفتیدن
وا شدن غنچه (ن، س)	شگفتیدن
وا شدن غنچه (ن، س)	شگوفتن
شمار کردن (آ)	شماردن
شمار کردن (ن، س)	شماریدن
گندیدن و بدبو شدن (آ)	شماغیدن
پریشان ساختن (ن، س)	شمانیدن
شمردن کنانیدن (ن، س)	شمردانیدن
شمار کردن، ستایش کردن (ب)	شمردن
فاسد و خراب شدن (ن، س)	شمغندیدن
فاسد و خراب شدن (ن، س)	شمغیدن
بیپوش شدن ، ترسیدن ، بوییدن (ب)	شمهیدن
دریافتن و فهمیدن (ن، س)	شما بیدن
آشنا شدن (ب)	شناختن
شنا کردن (ن، س)	شناریدن
آشنا کنانیدن (ن، س)	{ شناساندن شناسانیدن
شناختن (ب)	شناسیدن
شنیدن (ن، س)	شنافتن
شنا کردن (ن، س)	شناویدن

شنا بیدن	شنیدن (ن، س)
شنجودن	زخم کردن (آ)
شنجیدن	آزردن (آ)
شنوانیدن	وادار بشنیدن کردن (ن، س)
شنفتن	شنیدن (ب)
شنودن	گوش کردن (آ)
شنویدن	گوش کردن (آ)
شنیلدن	گوش کردن (ب)
شوخانیدن	سبب شوخیدن شدن، چرکین کردن (ن، س)
شو خودن	خراشیدن، جمع کردن (ن، س)
شو خیدن	کثیف شدن، مسرور و شاد شدن (ب)
شودن	شدن، رفتن (ب)
{ شوراندن شورانیدن	برانگیختن، شستن کناییدن (آ)
شوریدن	آشفته و خشمناک شدن (ب)
شولیدن	حیران و پریشان گشتن (ب)
شومیزیدن	شیار کردن زمین، زراعت کردن (ب)
شویانیدن	شستن کناییدن (ن، س)
شوبیدن	شستن (ن، س)
شیارانیدن	شخم و زراعت کناییدن (ن، س)
شیاریدن	شیار کردن (ب)
شیدانیدن	لرزاندن آمیختن (ب)
شیمیدن	لرزیدن، آمیختن (ب)

عاشق و واله گشتن (ب)	شیفتن
آمیختن آرد و آب، لرزاندن (ب)	شیوانیدن
آمیختن، لرزیدن (ن، س)	شیویدن
کمر بستن، مسلح شدن (ن، س)	شییدن
تپیدن، لرزیدن و برجستن اعضای آدمی و حیوان بهنگام کشته شدن (ب)	طپیدن
طپیدن کنانیدن (ن، س)	طپانیدن
تپیدن و مضطرب شدن (ن، س)	طپیدن
جستجو کردن، پرسیدن (ن، س)	طرازدیدن
آراستن، زر دوزی کردن، ترازدیدن (ب)	طرازدیدن
زر دوزی کردن (ن، س)	طرزیدن
غمگین شدن، کاری را با بی‌اعتنائی کردن (ن، س)	طرشیدن
ترکیدن (ن، س)	طرقیدن
شکافتن (آ)	طرقیدن
خواستن (آ)	طلبیدن
عف کردن سگ (آ)	عفیدن
غلطیدن و لغزیدن (ن، س)	غابندن
غارت کردن (ب)	غارتیدن
غلنیدن و غلناندن (ب) برانگیختن درشادی و خوشی (ن، س)	غالیدن
خشمناک شدن (ب)	غراشیدن
رنجیدن و خشمگین شدن (ب)	غرشیدن

رنجیدن و خشمگین شدن (ب)	غرمیدن
خروشیدن رعد و برق (ب)	غرنبیدن
بانگ کنانیدن (آ)	غرویدن
صدای مهیب درآوردن (ب)	غریدن
بانگ زدن (ب)	غریویدن
خرزیدن (آ)	غزیدن
تعجیل و شتاب کردن (آ)	غزولیدن
خرزیدن (ب)	غزیدن
۱ چرخاندن و پرتاب کردن (ب) سبب چرخیدن و پرتاب کردن شدن (ن، س)	غلتاندن
	غلتانیدن
غلت خوردن (ب)	غلتیدن
غلت خوردن (ن، س)	غلطیدن
بیهوش شدن ، غلطیدن و ریختن ستور بروی گیل در اثر	غلیدن
بسیاری تشنگی (آ)	
غمگین شدن (ن، س)	غمیدن
استهزا و بذله گوئی کردن (آ)	غنجیدن
بیهوده گوئی کردن (آ)	غنشیندن
خوابیدن و آرامیدن (ب)	غنودن
خوابیدن و استراحت کردن (ب)	غنویدن
جنگ کردن و آسوده گشتن (آ)	غوریدن

غولانیدن	گریزاندن (ن،س)
غولیدن	گریختن (ن،س)
غیریدن	خریدن (ب)
غیسیدن	بیهوش و بدحال شدن (س)
غیشانیدن	غیشیدن کنانیدن (ن،س)
غیشیدن	آرزوی چیزی را داشتن (ن،س)
فاتوریدن	رمیدن و دور شدن (ب)
فاتولیدن	گریختن و دور شدن (ب)
فاخیدن	پنبه زدن، حلاجی کردن (ن،س)
فارندیدن	بایبلچه و غیره دور انداختن (آ)
فاریدن	لقمه فرو بردن (ب)
فاژیدن	خمیازه کشیدن (ب)
فالودن	پالودن و پاک ساختن (ب)
فانیدن	تصفیه شکر نمودن و پالودن آن (آ)
فتادن	افتادن (ب)
فتاریدن	گسستن و شکافتن (ب)
فتالیدن	پاشیدن و پراگندن (ب)
فتانیدن	ساقط و افتادن کنانیدن (ن،س)
فتردن	پاره کردن و پراگندن (ب)
فتریدن	پاره کردن و پراگندن (ب)
فتلیدن	مخفف فتالیدن، پاشیدن (ب)
فتودن	بانندیشه حرف زدن (آ)

پنبه زدن ، پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)	فخمیدن
بلند کردن ، افراشتن (آ)	فراختن
از هم جدا شدن ، راست شدن موی بدن (ب)	فراخیدن
بلند ساختن (ن، س)	فرازیدن
بالا بردن ، افراشتن (ب)	فراشتن
لرزیدن از تب ، فراخیدن (ب)	فراشیدن
فرا موش کنانیدن (ن، س)	فرا موشانیدن
از خاطر محو کردن و شدن (آ)	فرا موشیدن
آویختن ، تربیت نمودن (ب)	فرا هختن
آویختن ، تربیت نمودن (ب)	فرا هبختن
مخفف فریبیدن ، فریب دادن (آ)	فر بیدن
بانجام رساندن (شعر ناصر خسرو)	فر جامیدن
با ادب و با سواد بودن (ن، س)	فر خانیدن
برم کردن ، رقصیدن (آ)	فر خسیدن
رقصیدن (آ)	فر خشیدن
پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)	فر خمیدن
پیراستن ، شاخه های درخت را بریدن (ب)	فر خویدن
کهنه کردن ، فرسوده کردن (آ)	فر سانیدن
کهنه و فرسوده کردن (ن)	فر سایندن
کهنه و فرسوده کردن (ب)	فر ساینیدن
چیزی یا پیغامی بکسی رساندن (ب)	فر ستادن
مخفف فرسودن ، پیر شدن (ن، س)	فر سدن

فرسودن	کهنه و پیر شدن (ب)
فرسوییدن	کهنه و پیر شدن (دش)
فرسیدن	فرسودن (ن،س)
فرغاردن	خیساندن و تر کردن (ب، زیر «فرغر»)
فرغاریدن	خیساندن و تر کردن (آ)
فرغاییدن	خیساندن و تر کردن (آ)
فرگردن	مخفف فرغاردن (ب)
فرفتن	مخفف فریفتن (آ)
فرکندن	کندن (ب)
فرکندیدن	کنده کنانیدن (ن،س)
فرمودن	امر کردن، حکم کردن (ب)
فرموشیدن	مخفف فراموشیدن (شعر فخر الدین گرگانی)
فرناخیدن	خجل و شرمنده شدن (ن،س) پسندیده خوی شدن (آ)
فروختن	چیزی را بوجه نقد یا چیزی دادن، روشن کردن (ب)
فروزانیدن	روشن کنانیدن (شعر منجیک ترمذی و دش)
فروزیدن	روشن کردن، فروختن (ب)
فروشاندن	دور کردن، بیک طرف راندن (ب)
فروشتن	اجازه دادن، فرستادن (آ)
فروشیدن	فروختن (آ)
فرومالیدن	کنایه از پیچیدن و افشردن (ب)
فرمولیدن	باز ایستادن، درنگ کردن (شعر عنصری)
فروهیدن	عاقل شدن، پسندیده شدن (ن،س)

فرهختن	تربیت کردن ، ادب نمودن (ب)
فرهنجیدن	تربیت کردن ، ادب نمودن (ب)
فرهیختن	تربیت کردن ، ادب نمودن و آموختن (ب)
فرهیزیدن	تربیت کردن و آموختن (ن،س)
فریباندن	فریب دادن (د ش ، ترجمه تفسیر طبری ، قصص الانبیاء)
فریبیدن	فریب دادن (آ)
فریفتن	فریب دادن (ب)
فریوردن	راست شدن در دین (ب)
فریوریدن	راست شدن در دین (ن،س)
فزودن	افزودن (آ)
فزولیدن	پژمرده شدن، تحریک کردن (ب)
فسانیدن	مالیدن ، تیز کردن (ب)
فساییدن	افسون کردن ، رام نمودن (ب)
فسرانیدن	فسرده و منجمد کنانیدن (ن،س)
فسردن	افسردن ، منجمد شدن (ب)
فسریدن	افسردن و منجمد شدن (د ش)
فسوسیدن	تأسف خوردن (ب)
فسیبانیدن	یدک کشیدن اسپ ، راندن اسپ (ن،س)
فسیبیدن	یدک کشیدن اسپ (ن،س)
فشاردن	افشردن و فشار دادن (ب)
فشاندن	افشاندن (ب)
فشیدنان	افشاندن (آ)



افشردن (ن،س)	فشردن
فشار دادن (دش)	فشریدن
رانندن اسپ (آ)	فشیدن
افگندن و انداختن (ن،س)	فگندن
دور انداختن (آ)	فگنندن
پنبه زدن (ب)	فلخه‌میلدن
پنبه زدن، پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)	فلخودن
پنبه را از پنبه دانه جدا کردن و پنبه زدن (ب)	فلخیدن
اندوختن ، جمع کردن (ب)	فلنجیدن
افگندن و انداختن (آ)	فلیختن
بد دل شدن (ب)	فلیدن
توقف کردن در میان حرف زدن ، احتیاط و درنگ کردن	فنانیدن
درکاری (ن،س)	
خمیازه کشیدن (ب)	فنجیدن
فریفته شدن ، مغرور شدن (ب)	فنودن
باد گلو را با صدا بیرون انداختن (شعربیان)	فوزیدن
حالی کردن (ع)	فهمانندن
حالی کردن (ن،س)	فهمانیدن
حالی کردن (ن،س)	فهماییدن
درك کردن (آ)	فهمیدن
خرامیدن و استهزا کردن (ب)	فمیریدن

بد دل شدن از کسی و چیزی (ب)	فمیدن
چنگ زدن ، ربودن (ن)	قابیدن
ربودن (ن)	قاپیدن
قبول کنانیدن (ن)	قبولانیدن
شیرین بودن (دش)	قندیدن
کاویدن کنانیدن (شعر کمال خجندی)	{ کابانیدن کابانیدن
خراشیدن و کندن (ب)	کاپیدن
زراعت و کار و کوشش کنانیدن (ن،س)	کارانیدن
کار کردن ، زراعت کردن ، تخم کاشتن (آ)	کاریدن
کم شدن (ب)	کاستن
تخم ریختن و کِشتن (ب)	کاشتن
بانگ زدن کلاغ (شعر مسعود سعد)	کاغیدن
شکافتن (ب)	کافتن
کاویدن (ب)	کافیدن
پراگندن ، بچنگ انداختن ، گریختن ، نالیدن و غیره (ب)	کالیدن
آرزو داشتن (آ)	کامیدن
کاویدن فرمودن (ن،س)	کاوانیدن
کندن زمین و جستجو کردن (ب)	کاویدن
کم شدن ، کاستن (ب)	کاهیدن
از جای گشتن و گردانیدن (ب)	کبیدن
ربودن ، دزدیدن (ب) برو خوابیدن (آ)	کپیدن
بانگ کردن مرغ هنگام تخم نهادن (ب)	کراجیدن

گراچیدن	بانگ زدن مرغ هنگام تخم نهادن (ن،س)
گراخیدن	بانگ زدن مرغ هنگام تخم نهادن (ن)
گرازانیدن	خرامانیدن (ن،س)
گرازیدن	خرامیدن کنانیدن (آ)
گراشیدن	پریشان و تباه شدن (ب)
گراמידن	تعظیم و تکریم نمودن (ن،س)
{ گرانندن گراانیدن	متعدی کردن ، کنانیدن (آ)
گرااندن	خارااندن (ش)
کردن	انجام دادن کاری (ب)
گرسیدن	فریب دادن ، فروتنی کردن (ب)
گرشیدن	فریب دادن و چاپلوسی کردن (ب)
گرسیدن	نامراد شدن ، میسر نشدن کار (ن،س)
گرسیدن	چاپلوسی کردن ، فریب دادن (ب)
گریفتن	گریختن (ب)
گزدیدن	پیراستن درختها (ب)
گزردن	چاره جوئی کردن ، کتک زدن (ب)
گزاریدن	پاره کردن (ب)
گساردن	غم خوردن ، باده خوردن ، تحمل کردن (ب)
گستن	کوفتن (ب)
گشادن	فراخ کردن ، باز کردن (ن،س)
گشاندن	کشیدن فرمودن (ع)
گشانیدن	کشیدن فرمودن (آ)

کشادن فرمودن (ن، س)	کشایانیدن
کشادن و گشودن (ل)	کشاییدن
تخم پاشیدن ، زراعت کردن (ب)	کشتن
هلاک کردن (ب)	کشتن
گشودن ، پراگندن ، پز مردن (ب)	گشفتن
	گشفتن
گشودن (آ)	گشودن
گشودن (ن، س)	گشوفتن
خوردن ، وزن کردن ، با خود بردن و غیره (ب)	کشیدن
شکافتن ترکانیدن (ب)	کفانندن
	کفانیدن
مخفف کافتن ، شکافتن (ب)	کفتن
مخفف کوفتن (ن، س)	کفتن
مخفف کافیدن ، کاویدن ، شکافتن (ب)	کفیدن
تکاندن دامن و قالبی و غیره (ب)	کلندن
کندن و شکافتن زمین (ب)	کلندیدن
جاویدن (آ)	کلوجیدن
جویدن (ب)	کلوچیدن
تبسم کردن (ن، س)	کماریدن
کم شدن (آ)	کمیدن
شاشیدن کنانیدن (ن)	کمیزانیدن
شاشیدن (آ)	کمیزیدن
کردن فرمودن (ن، س)	کنانیدن

کنبانیدن	مایل شدن ، کج و خم شدن (ن،س)
کنبوریدن	مکاری کردن ، فریفتن (ب)
کنبیلدن	چیز را از جایی کشیدن و بر آوردن (ب)
کنبیلدن	بر جستن و خیز کردن (ب)
کنندن	حفر کردن ، زمین را شکافتن (ب)
کنندیدن	کنندن و کنندن فرمودن (ن،س)
کنوریدن	فریب دادن (ب)
کوالیدن	جمع کردن و اندوختن (ب)
کوبانیدن	کوبیدن کنانیدن (ن،س)
کوبیدن	کوفتن (ن،س)
کوچانندن	حرکت دادن (ع)
کوچانیدن	بحرکت در آوردن (ن،س)
کوچیدن	حرکت کردن (آ)
کوستن	کوفتن (ب)
کوشیدن	کوشش کردن (ب)
کوفتن	ساییدن و کوبیدن (ب)
کولیدن	کنندن ، شخم زدن ، زاری کردن (ب)
کوهردیدن	عوض کردن ، چیزی را بجای چیزی گذاشتن (ن،س)
کُوبیدن	جستجو کردن و کاوش نمودن (ش)
کویستن	کوفتن و زدن (ب)
کویستیدن	کوستن و کوفتن (ب)
کمییلدن	از راه گشتن ، کج رفتن (ب)

شمع افروختن ، مایل شدن (ن،س)	کیپانیدن
آرزو داشتن ، عدالت کردن (ن،س)	کیفانیدن
عدالت کردن ، میل و رغبت داشتن (ن،س)	کیفتن
بلغت زند خواستن و طلبیدن (ب)	کیمونستن
بلغت زند رویدن و سبز شدن (ب)	کیپونستن
رویدن و سبز شدن (ب)	کیپویدن
جماع کردن ، مقاربت کردن (آ)	گمادن
متعدی گشتن ، گردانیدن (ب)	گماشتن
غلطیدن (آ)	گمالتیدن
گریختن و فریاد کردن (ب)	گمالیدن
قدم زدن و راه رفتن (آ)	گمامیدن
حرکت دادن و جنبانیدن (ن،س)	گماوهیدن
درببر گرفتن ، در آغوش گرفتن (ن،س)	گماهیدن
مقاربت و مجامعت کردن (آ)	گماییدن
سخن لاف و گزاف گفتن (ب)	گمپ زدن
سخن گفتن (ب)	گمپتن
آب شدن و کردن (ب)	گمداختن
گداختن کنانیدن (ن،س)	گمدازانیدن
گداختن (آ)	گمدازیدن
گذارن کنانیدن (س)	گمذارانیدن
عبور دادن (ب)	گمذاردن
عبور دادن (آ)	گمذاریدن

رها کردن، انجام دادن و غیره (ب)	گذاشتن
عبور دادن، گواه آوردن (آ)	{ گذرانندن گذرانیدن
گذشتن (آ)	گذریدن
عبور کردن، پیش رفتن، بخشیدن (ب)	گذشتن
گرازیدن فرمودن (ن، س)	گمرازانیدن
بناز و تکبر راه رفتن (ب)	گمرازیدن
بال زدن پرنده و آماده شدن برای پریدن (ن، س)	گمراژیدن
فریفتن (ن، س)	گمرا سیدن
پریشان شدن و کردن (ب)	گمراشیدن
گرامی داشتن، تعظیم کردن (آ)	گمرا میدن
دیدن و نگاه کردن (ن، س)	گمرا اندن
گران کردن و قیمت افزودن (ن، س)	گمرا نیدن
وادار نمودن بگرفتن یا نگاهداشتن چیزی (ن، س)	گمرا نیدن
مایل و راغب بودن (ب)	گمراهیدن
گراییدن کنانیدن (شعر ناصر خسرو)	گمرا یانیدن
میل و رغبت داشتن، نرم کردن پوست (ب)	گمرا یستن
مایل بودن (ن، س)	گمرا ییدن
مخفف گریختن (ب)	گمرا ختن
{ گردش دادن، گردیدن کنانیدن (ب)	{ گمرا داندن گمرا دانیدن
گشتن، دور زدن (ب)	گمرا دیدن
{ چاره کردن، علاج نمودن (ب)	{ گمرا زدن گمرا زیدن
مخفف گریستن (ب)	گمرا ستن

بدرست آوردن، دریافت کردن (ب)	گرفتن
گرم و تابدار شدن، افزودن گرما (آ)	گرمیدن
بکسی یا بچیزی دل بستن (ب)	گرویدن
گریستن کنانیدن (ن، س)	{ گرمیاندن (ع) گرمیانیدن
فرار کردن (ب)	گریختن
خراشیدن، میل کردن، سیر کردن (آ)	گرمیدن
فرار دادن، راندن (ن، س)	{ گرمیزاندن گرمیزانیدن
فرار کردن، گریختن (ب)	گرمیزیدن
اشک ریختن (ب)	گرمیستن
فریب دادن و چاپلوسی کردن (ن، س)	گرمییدن
گریختن، فرار کردن (ب)	گرمیفتن
گریستن (ب)	گرمییدن
ادا کردن وام و نماز (ب)	{ گمزاردن گمزاریدن
دباغی کردن، آراستن پوست (ن، س)	گمزاستن
رها کردن، ادا کردن، نشانه گذاری کردن (ن، س)	گمزاستن
گزیدن کنانیدن، ستم و جفا کردن (ن، س)	گمزانیدن
گذشتن، درآمدن و داخل شدن (ن، س)	گمزایستن
گاز گرفتن، آسیب رساندن (ب) زراعت کردن	گمزاییدن
(ن، س)	
مخفف گزیردن، چاره و علاج نمودن (ب)	گمزدن
گاز گرفتن، نیش زدن (ب)	گمزیدن



گزیدن	انتخاب و اختیار کردن (ن، س)
گزیدن	چاره کردن (آ)
گزاردن گزاریدن	{ باده و غم خوردن (ب)
گزارندن	شکافتن و گسیختن (ن، س)
گسانیدن	گسستن کنانیدن (ن، س)
گستراندن گسترانیدن	{ پهن کردن و کنانیدن (ن، س)
گستردن	پهن کردن (ب)
گستریدن	پهن کردن (ن، س)
گسیختن	مخفف گسیختن، شکستن (ن، س)
گسستن	شکستن (ب)
گسلاندن (ع) گسلانیدن	{ شکستن کنانیدن (ب)
گسلیدن	از هم جدا شدن (ب)
گسیختن	گسستن و شکستن (ب)
گشادن	باز کردن (ب)
گشایانیدن	گشادن کنانیدن (ن، س)
گشاییدن	گشادن (ل)
گشتن	دور زدن، گردش کردن (ب)
گشودن	باز کردن، گشادن (ب)
گفتاریدن	حرف زدن (آ)
گفتن	سخن راندن و حرف زدن (ب)
گملاندن گملانیدن	{ تکان دادن و افشاندن جامه و قالی و غیره (ب)

گماردن	{ بکاری وا داشتن (ب)
گماریدن	
گماشتن	بکاری وا داشتن (ب)
گمانیدن	اندیشیدن و گمان کردن (ب)
گمیختن	ادرار کردن (ب)
گمیزانیدن	شاشیدن فرمودن (آ)
گمیزیدن	ادرار و بول کردن (ن، س)
گنجاندن (ع)	{ جا دادن گنجایش دادن (ن، س)
گنجانیدن	
گنجیدن	جا گرفتن (ب)
گندانیدن	بحالت تعفن در آوردن (ن، س)
گندن	پوسیده و گندیده شدن (ن، س)
گندیدن	پوسیده و گندیده شدن (آ)
گوارانیدن	کمک کردن در هضم و پختن (ن، س)
گواردن	{ هضم کردن (ب)
گواریدن	
گوازیدن	ترك کردن ، دست کشیدن (ن، س)
گوازیدن	ملامت کردن ، سرزنش کردن (آ)
گواشتن	هضم کردن ، گواردن (آ)
گوالیدن	نمو کردن ، بالیدن (ب)
گوالیدن	خزیدن ، راه رفتن (ب)
گوبیدن	گفتن (دش)
گوزیدن	تیز دادن (آ)
گوشیدن	شنیدن ، گوش کردن (آ)
گولیدن	وعو کردن سگ (آ)

چیز را بجیزی بدل کردن (ب)	گوهردن
زدن و کوفتن (ن، س)	گویستن
نطق کردن (آ)	گوییدن
چیزی را بجیزی عوض کردن (ن، س)	گهولیدن
پیشان و سراسیمه گشتن (ب)	گجیدن
{ گرفتن و گرفتن کنانیدن (آ)	{ گبرانندن گبرانیدن
دریافت کردن چیزی، گرفتن (آ)	گبرفتن
زاری کردن، لافیدن (ب)	لابدن
پژمردن (ش)	لاسدن
پاشیدن، افشان و غارت کردن (آ)	لاشیدن
نجیف و لاغرشدن (آ)	لاغریدن
هرزه گفتن، لطیفه گفتن (آ)	لاغیدن
سنخهای کزاف گفتن (آ)	لافیدن
{ تکان دادن، جنباندن (ب)	{ لاندن لانیدن
لاف زدن، پرسیدن (ن، س)	لاویدن
نالیدن و هرزه گفتن (ب)	لایدن
سخن لاف و گزاف گفتن (ب)	لبیدن
لغزیدن (ب)	لخشیدن
{ بلرزه درآوردن (ن، س)	{ لرزاندن (ع) لرزانیدن
تکان خوردن، جنبیدن (ب)	لرزیدن
تماشا و تفرج کردن (ب)	لشتن
اوپیدن، مالیدن زبان بر چیزی (ب)	لشتن

لغز اندن (ع)	{ لیز دادن ( ن ، س )
لغز انیدن	
لغزیدن	لیز خوردن ( ب )
لقیدن	لرزیدن ، آبکی شدن ، شل و ول شدن ( ش )
لمیدن	تکیه دادن ، لم دادن ، آرمیدن ( ع )
لنجیدن	بیرون کشیدن ، از بیخ کندن ( ب )
لندیدن	غرغر کردن ، لندلد کردن ( ب )
لنگانیدن	لنگیدن کنانیدن ( ل )
لنگیدن	لنگان لنگان راه رفتن ( ب )
لوسیدن	فریب دادن ، چاپلوسی کردن ( ب )
لوشاندن	بی خبر و بی هوش گردانیدن ( آ )
لوشیدن	بی خبر و بیهوش شدن ( آ )
لوغانیدن	دوشیدن کنانیدن ( آ )
لوغیدن	دوشیدن ، آشامیدن ( ب )
لوکیدن	خزیدن ، نشسته راه رفتن ( ب )
لهیدن	له شدن ، کوبیده و ضایع شدن ( ن )
لغزیدن	لغزیدن ، آمیختن ( ب )
لیسیدن	زبان بچیزی مالیدن ( ب )
لیشتن	لیسیدن ( ب )
لیمستن	لیسیدن ( ن )
لییدن	خاییدن و جاویدن ، بیهوده گفتن ( ب )
ماچیدن	بوسه گرفتن ( ن ، س )
ماسیدن	سفت و منجمد شدن ، شیر را ماست کردن ( ب )

دست روی چیزی کشیدن (ب)	مالیدن
منزل کردن ، خسته شدن ، شبیه بودن و غیره (ب)	ماندن
منزل کردن ، شبیه بودن (ب)	مانمتن
منزل کردن ، شبیه بودن (ب)	مانیدن
شکایت کردن ، لندلند کردن (ن،س)	متکیدن
شستن و پاک کردن ، شتافتن (ن،س)	مچیدن
خرامیدن (مقلوب چمیدن) (ب)	مچیدن
(شعر ناصر خسرو) ؟	مخاییدن
پنبه پاک کردن (آ)	مخمیدن
چسپیدن (ب)	مخیدن
غلطیدن و لوله شدن (آ)	مراغیدن
بی جان شدن ، فوت کردن (ب)	مردن
ریسیدن نخ با دوک (ن،س)	مردن
چاره کردن ، رنج بردن (آ)	مروسیدن
مردن ، فسردن و یخ بستن (ن،س)	مریدن
مزه کردن ، چشیدن (ب)	مزیدن
شستن ، فشردن (ن،س)	مسیدن
مالیدن (ب)	مشتن
چیزیرامیان دولب گذاشتن و آنچه را که در آنست بداخل دهان کشیدن (ب)	مکییدن
بر کشیدن و آویختن (ب)	ملنجیدن
قی کردن (ن،س)	منشیدن

منگیلیدن	لنیدین ، زیر لب سخن گفتن (ب)
مولیدن	درنگ کردن ، باز گردیدن (ب)
مویدن	گریستن (ب)
میچانیدن	برشته و بریان کردن فرمودن (آ)
میچودن	برشته کردن (آ)
میختن	بول و پیشاب کردن (ب)
میلدن	نو و جدید بودن ، بیختن ، پاک کردن (ن ، س)
میراندن (ع)	{ مرگ دادن (ن، س)
میرانیدن	
میریدن	مردن و یخ بستن (ن، س)
میزیدن	شاشیدن و بول کردن (ب)
هیسیدن	مالیدن و شستن (ن، س)
ناخوستن	چیزی را زیر پا کوفتن (ب)
ناریدن	شکار کردن ، دراز کردن (ن ، س)
نازیدن	بخودبالیدن و ناز کردن (ب)
ناسیدن	لنگیدن ، لاغر شدن ، ضایع شدن و بچه سقط کردن (ن ، س)
نالاندن	{ گریه و ناله کنانیدن (دش)
نالانیدن	
نالیدن	گریه و زاری کردن (ب)
نامیدن	اسم گذاشتن ، نام نهادن (ب)
نامشیدن	از جهان کامی ندیدن ، نامراد شدن (ب)
ناوانیدن	متعدی ناویدن ، خم دادن ، خم کردن (ب)
ناویدن	خم شدن ، مانده شدن (ب)

ناهاریدن	خوردن مطلقا و ناهار کردن (شعر ناصر خسرو)
نابیدن	فخر کردن ، مباهات نمودن (ب)
نابشتم	نوشتن (ب)
نابشتم	نوشتن (ب)
ناتاسیدن	خوشحال بودن ، عمر را بفرات بسر بردن (ب)
نثاریدن	نثار کردن (ن، س،)
نخجیزیدن	بیچیدن (ل،)
نخشیدن	شکستن و شکافتن کاسه‌سر (ن، س)
نژیدن	بیرون کشیدن (ب)
نژیدن	بیرون کشیدن (ب)
نمیدن	نهادن و گذاشتن ، ترك کردن (ب)
نشاختن	نشان دادن و نصب کردن (ب)
نشاخیدن	نشان دادن و نصب کردن (ب)
نشاستن	متعدی نشستن به معنی نشان دادن (ب)
نشاریدن	نثار کردن ، بخشش کردن (ن، س)
نشانندن	واردار به نشستن کردن ، درخت کاشتن (ب)
نشانیدن	به نشستن واداشتن ، کاشتن (آ)
نشانستن	به نشستن واداشتن ، کاشتن (ب)
نشتم	مخفف نشستن (ب)
نشتم	قرار گرفتن ، جا گرفتن ، منزل کردن (ب)
نشکنجیدن	گرفتن اعضا با ناخن یا دو سر انگشت (ب)
نشلیدن	آویختن (آ)

نشیدن	مخفف نشانیدن بمعنی نهادن و گذاشتن (ب)
نغنیودن	نه غنودن و نخوا بیدن (ب)
نغوشا کیدن	تغییر مذهب دادن (س)
نقریدن	نقرین کردن (ب)
نقرینیدن	نقرین و نقرت کردن (ن، س)
نقرندان	زیبا و خوب بودن ، سوت یا فریاد زدن (ن، س)
نکوهیدن	ملامت کردن ، تحقیر نمودن (ب)
نگاریدن	نقش و نگار کردن و نوشتن (ب)
نگاشتن	نوشتن ، نقاشی کردن (ب)
نگاهیدن	نگاه کردن ، محافظت کردن (آ)
نگرستن	دیدن ، نگاه کردن (ب)
نگریدن	دیدن ، نگاه کردن (ب)
نگریستن	دیدن ، نگاه کردن (ب)
نگندن	بخیه کردن جامه (ب)
نگهداشتن	محافظت و نگهداری کردن (ن ، س)
نمایاندن	نشان دادن ، وادار بنمودن کردن (ع)
نماییدن	نمودن (آ)
نمشیدن	بمراد رسیدن (ب)
نمودن	نشان دادن (ب)
نمیدن	ترشدن ، مایل و راغب شدن (ب)
نواختن	ساز زدن ، دلجویی کردن (ب)
نوازیدن	ناجاویده فرو بردن (ب)



نوازش کردن ، زدن ساز ، خواندن (ب)	نوازیدن
ستیزه و نزاع کردن (ن،س)	نواستن
سعی کردن و خمیده گشتن (ن،س)	نواشتن
نالیدن ، جنبیدن ، لرزیدن (ب)	نوالیدن
جنبانیدن و دواندن ، بناله درآوردن (ب)	نوانیدن
ناله و فریاد کردن . بانگ زدن (ب)	نواپیدن
حفظ کردن (ن،س)	نوبستن
غلطیدن مانند اسب (ن،س)	نوبیدن
نوحه کردن، زاری کردن (آ)	نوحیدن
نالیدن و نوحه کردن (ن ، س)	نوخیدن
پیچیدن ، طی کردن راه (ب)	نوردن
پیمودن ، طی کردن فاصله (ب)	نوردیدن
نالیدن و زاری کردن (ن،س)	نوستن
نوشانیدن (ع) { بکسی خوراندن (ن،س)	نوشانیدن
مطلبی را بر کاغذ کتابت کردن (ب)	نوشتن
نوردن ، راه طی کردن (ب)	نوشتن
نوشیدن و آشامیدن (ب)	نوشتن
خوردن مایعات (ب)	نوشیدن
فریاد زدن ، غریدن ، بازگشت نمودن صدا (ب)	نوفیدن
خوابیدن ، آرامیدن ، غنودن (ن ، س)	نومیدن
نالیدن و زاری کردن (ب)	نوبیدن

نوشتن کنانیدن (ن،س)	{ نویساندن نویسانیدن
نوشتن (آ)	نویستن
ناله و زاری کردن (آ)	نوییدن
قرار دادن، گذاشتن (ب)	نهادن
ترسیدن و هراسیدن (ن،س)	نهادیدن
چیزی اندک خوردن (ب)	نهاریدن
ترسیدن و واهمه نمودن (ب)	نهارزیدن
ترسیدن مانند ترسیدن کودک از استاد (ن،س)	نهارویدن
زیبا ساختن ، صاحب حسن کردن (ن،س)	نهبانیدن
نهادن (ب)	نہستن
گذاشتن و نهادن (آ)	نہشتن
پوشیده کردن ، مخفی کردن (ب)	نہفتن
نہفتن ، پوشیدن (ب)	نہنمیدن
ترسیدن و ترساندن (ن،س)	نہمبیدن
نهادن (ب)	نہیدن
پرسیدن ، استدعا و تمنای چیزی کردن ، نیاز بچیزی داشتن (ن،س)	نیازیدن
(نه + یازیدن) قصد نکردن، شکایت و ناله نکردن (ب)	نیازیدن
( نه + او باریدن) ، فرو بردن، نه انباشتن (ب)	نیو باریدن
گوش کردن، شنیدن (ب)	نیوشیدن
سرشتن، آمیختن، حمله بردن (ن،س)	نیوندیدن
پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)	واخیدن

واریدن	فرو بردن و بلعیدن (ن، س)
واژیدن	بیان حالت و چگونگی سلامتی کردن (ن، س)
والوچانیدن	تقلید کردن در طرز گفتگوی کسی (ب)
ورزیدن	ورزش کردن ، کاری را پیایی کردن ، کوشیدن (ب)
ورساختیدن	لیسیدن و لشتن (ب)
ورشتن	شست و شو دادن (ب)
ورغلانیدن	کسی را بچرب زبانی و حيله بکاری واداشتن (س)
وزیدن	بحرکت آمدن باد (ب)
وژولیدن	آشفته شدن، برانگیختن (ب)
وژیدن	اندازه گرفتن (ن، س)
وشادن	بلغت زند و یازند گشادن (ب)
وشتن	رقصیدن و پا کوفتن (ب)
وشتیدن	رقصیدن (ن، س)
وشتیدن	سوت زدن هنگام آب دادن باسب (ن، س)
وشکردن	سعی و کوشش کردن (ن، س)
وشکردیدن	کاری را با کوشش زود انجام دادن (ب)
وشکریدن	کاری را با کوشش زود انجام دادن (ب)
وشکلیدن	چابکی کردن در کارها (ب)
وشکولیدن	کاری را بچابکی انجام دادن (ب)
وشگردیدن	چالاکی کردن (ع)
وشگریدن	چابکی کردن در کار (ع)
وشگولیدن	زود انجام دادن (ع)

وگستن	آشکار کردن (ب)
وندیدن	سعی و کوشش کردن (س)
وهمیدن	واهمه و ترس داشتن (س)
ویندن	چاره کردن ، کمک جستن (ب)
ویدیدن	گم شدن ، چاره جستن (ب)
ویژیدن	جمع شدن ، دعوت کردن ، خواندن (ن، س)
ویشانیدن	جمع شدن ، دعوت کردن ، خواندن (ن، س)
ویشیدن	جمع شدن ، پیچیدن ، کستردن جامه (ن، س)
هاچانیدن	پژمردن کنانیدن ، ربودن کنانیدن (س)
هاچیدن	خشک و پژمرده شدن (ن، س)
هارونیدن	حیران شدن (ب)
هازیدن	نگریستن و گریستن (ب) دانستن (ل)
هاژویندن	حیران و ششدر شدن فروماندن (ب)
هاژیدن	گریستن و نگریستن (ب)
هاسیدن	هراسیدن و ترس داشتن (ن، س)
هچیدن	خشک شدن گیاه (ن، س)
هچیدن	تردد داشتن ، ستم کردن و آزار دادن (ن، س)
هراسیدن	ترسیدن بیم داشتن (ب)
هراشیدن	قی کردن (آ)
هستن	وجود داشتن ، زیستن (ن، س)
هستیدن	زیستن و وجود داشتن (ن، س)
هشتن	رها کردن ، گذاشتن (ب)

هشتیدن	صفیرزدن ، بوسیدن (ن)
هشیدن	گذاشتن و رها کردن (ب)
هالانیدن	ترك کردن ، خارج کردن (ن،س)
هلیدن	هستن و رها کردن (آ)
هنجاریدن	رفتن در راه یا نزدیک راه یا کنار راه (ن،س)
هنجیدن	بیرون کشیدن تیغ از میان (ب)
هنکاریدن هنگاریدن	تیزی و تندى کردن ، ستم ورزیدن (ن،س)
هنگیدن	مضارب و آزرده شدن (ن ، س)
هواسیدن	جمع شدن ، خشك شدن لب از ضعف و ترس (ب)
هوختن	بیرون کشیدن و پیدا شدن (ب)
هوخیدن	بیرون کشیدن و پیدا شدن (ب)
هوشازیدن	بغایت تشنه شدن حیوانات (ب)
هوشاشیدن	پریشان شدن، بیدار شدن (س)
هوشانیدن	بهوش آوردن، وادار کردن به هوشمندی (ن،س)
هوشیدن	تعقل کردن ، عاقل بودن (ب)
هیاکیدن	دیوانه شدن و گاز گرفتن (ن،س)
هیالیدن	ترسیدن و هراسیدن (آ)
هیختن	بر کشیدن شمشیر از نیام (ن،س)
هیشتن	فرو گذاشتن و ترك کردن ، هلیدن (ن،س)
هیلیدن	فرو گذاشتن و ترك کردن (ب)
یابیدن	بدمت آوردن ، یافتن (آ)
یاختن	بیرون کشیدن مطلقاً و بر آوردن تیغ از غلاف، آختن و یازیدن (ب)

توانستن (ب)	یارستن
سازگار آمدن کمک کردن یارستن حمایت نمودن (ن،س)	یاریدن
قصد و آهنگ کردن، دست بچیزی دراز کردن (ب)	یازدن
قصد و آهنگ کردن (ب)	یازیدن
حاصل کردن، بدست آوردن (ب)	یافتن
تیمار کنانیدن اسب (ن، س)	یخشانیدن
تیمار کنانیدن ستورها (ن، س)	یخشودن
پرستش کردن، ستودن، دعا خواندن (ن،س)	یشتن
مانند هم و برابر شدن (آ)	یکسانیدن
باهم ملاقات کردن (ن،س)	یکسریدن
هموار کردن، یکسانیدن (آ)	یکسونیدن
یکی بودن و شدن (آ)	یکیدن
آرزو داشتن، میل کردن (ن،س)	یوبیدن
جستن، و خیزیدن کنانیدن (ن،س)	یوزانیدن
جست و خیز کردن (آ)	یوزیدن
جُستن، طلب کردن، طمع و انتظار داشتن (لف)	یوسیدن
شنیدن و گوش دادن (آ)	یوشیدن
گاو را بکارزراعت واداشتن (آ)	یوغیدن
خراب و ویران کردن، خراب شدن اخلاق (ن،س)	یرهمدن